

Multilevel Theory Building in Entrepreneurship Research: Presenting an Improved Approach

Reza Kohanhooshnejad (Responsible Author, Assistant Professor of Management Department, Faculty of Humanities, Hazrat-e Masoumeh University, Qom, Iran, r.kohanhooshnejad@hmu.ac.ir)

Hossein Khanifar (Professor of Management Department, Faculty of Management and Accounting, University of Tehran, College of Farabi, Qom, Iran, khanifar@ut.ac.ir)

ARTICLE INFO

Article History

Received: 2023/07/07

Accepted: 2023/11/27

Key Words:

Multi-level theory building,
Entrepreneurial phenomena,
improved approach

ABSTRACT

The multilevel approach to theory building with the simultaneous understanding of phenomena at multiple levels of analysis provides opportunities for developing new theories with a rich context and more effective data interpretation. Single-level approaches to theory building are not able to explain the complexity of phenomena, because phenomena have antecedents, mediators, moderators, and consequences that are at different levels. In the field of entrepreneurship, we see the predominance of single-level theories. The existing theories in the field of entrepreneurship have examined the micro or macro levels separately and by ignoring the middle level and the interaction between the levels, they have not been able to present a holistic picture of entrepreneurial phenomena that reflects their complexities. Therefore, correct, rich, comprehensive and valuable insights are not obtained from theories. In the few existing multi-level theories, a proper and comprehensive approach to theorizing has not been adopted. Based on this, this research, while explaining the necessity and nature of multilevel theory building and its various approaches, presents an improved approach through the analysis and criticism of existing approaches. In the improved approach, steps such as the emergence of collective phenomena, identification of the function and structure of phenomena, rules of interaction between constructs, flexibility of levels, validity of constructs, confirmation or operationalization of theory and interpretation of results are proposed. In addition, new developments in this approach such as the role of people in shaping the organizational context are proposed. It is expected that the results of this research will change the views of single-level researchers and provide a suitable practice guide for interdisciplinary theorists interested in multi-level studies.

نظریه‌پردازی چندسطحی در پژوهش‌های کارآفرینی: ارائه رویکردی بهبودیافته

رضا کهن هوش‌نژاد (نویسنده مسئول، استادیار، گروه مدیریت، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه حضرت معصومه علیها السلام)

(r.kohanhooshnejad@hmu.ac.ir)

حسین خنیفر (استاد، دانشکده مدیریت و حسابداری، دانشگاه تهران، تهران، ایران) (khanifar@ut.ac.ir)

اطلاعات مقاله

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۴/۱۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۹/۰۶

واژگان کلیدی:

نظریه پردازی،

چند سطحی،

پدیده‌های کارآفرینانه،

رویکرد، بهبود یافته

چکیده

رویکرد چندسطحی به نظریه‌پردازی با درک هم‌زمان پدیده‌ها در سطوح چندگانه تحلیل فرصت‌هایی برای توسعه نظریه‌های جدید با زمینه غنی و تفسیر مؤثرتر داده‌ها فراهم می‌آورد. رویکردهای تک‌سطحی به نظریه‌پردازی قادر به تبیین پیچیدگی پدیده‌ها نمی‌باشند؛ زیرا پدیده‌ها دارای پیشایندها، میانجی‌ها، تعدیل‌کننده‌ها و پیامدهایی هستند که در سطوح مختلف قرار دارند. در حوزه کارآفرینی شاهد غلبه نظریه‌های تک‌سطحی می‌باشیم. نظریه‌های موجود حوزه کارآفرینی سطوح خرد یا کلان را به‌طور مجزا بررسی نموده و با نادیده گرفتن سطح میانی و تعامل میان سطوح نتوانسته‌اند تصویری کل‌نگر از پدیده‌های کارآفرینانه ارائه دهند که منعکس‌کننده پیچیدگی‌های آنها باشد و در نتیجه، بینش‌های صحیح، غنی، جامع و ارزشمند از دل نظریه‌ها حاصل نشده است. در اندک نظریه‌های موجود چندسطحی نیز رویکرد مناسب و جامعی جهت نظریه‌پردازی اتخاذ نشده است. براساس این، این پژوهش ضمن تبیین ضرورت و چیستی نظریه‌پردازی چندسطحی و انواع رویکردهای آن، از طریق تحلیل و نقد انواع رویکردهای موجود به ارائه رویکردی بهبودیافته می‌پردازد. در رویکرد بهبودیافته گام‌هایی همچون ظهور پدیده‌های جمعی، شناسایی کارکرد و ساختار پدیده‌ها، قوانین تعامل میان سازه‌ها، انعطاف‌پذیری سطوح، اعتبار سازه‌ها، تأیید یا عملیاتی‌سازی نظریه، تفسیر نتایج و به‌علاوه تحولات و توسعه‌های نوین در این رویکرد مانند نقش افراد در شکل‌دهی زمینه‌سازمانی مطرح می‌شود. پیش‌بینی می‌شود که نتایج این پژوهش سبب تغییر دیدگاه پژوهشگران تک‌سطحی شده و راهنمای عمل مناسبی را برای نظریه‌پردازان میان‌رشته‌ای و علاقه‌مند به مطالعات چندسطحی ارائه دهد.

مقدمه

بنا به ماهیت میان‌رشته‌ای بودن حوزه کارآفرینی و وام‌گیری و واردات دانش از دیگر رشته‌ها (e.g., Kuratko et al., 2015; Busenitz et al., 2014)، گفتمان‌های علمی زیادی در مورد مشروعیت کارآفرینی به‌عنوان یک حوزه مستقل مطالعاتی صورت پذیرفته است (Hindle & Al-Shanfari, 2011:16; Croci, 2016). از دیدگاه پژوهشگران، نظریه‌پردازی در حوزه کارآفرینی عنصری کلیدی و حائز اهمیت به‌منظور مشروعیت بخشیدن به آن می‌باشد (Pryor et al., 2016; Kuratko et al., 2015). شین (۲۰۱۲) استدلال نموده برای اینکه کارآفرینی یک علم اجتماعی مشروع شود، باید از طریق ارائه نظریه‌هایی به تبیین و پیش‌بینی پدیده‌هایی پردازد که دیگر رشته‌ها قادر به تبیین و پیش‌بینی آنها نمی‌باشند.

با توجه به اهمیت نظریه‌پردازی در حوزه کارآفرینی، در دهه ۲۰۰۰ برای بسیاری از پژوهشگران کارآفرینی ایجاد شد و آزمون نظریه به‌عنوان یک چالش دشوار باقی ماند و این امر به غفلت از ایجاد نظریه در انجام پژوهش‌هایشان منجر شد؛ با این استدلال که پدیده‌های کارآفرینانه در نزدیکی مرزهای نظریه‌های شناخته شده دیگر رشته‌ها قرار می‌گیرند (Zahra, 2007). این مسئله باعث اظهار تأسف بسیاری از سردمداران حوزه کارآفرینی شد. به‌عنوان نمونه، فریرا و همکاران (۲۰۱۵) معتقد بودند فقدان چارچوب‌های نظری گسترده در حوزه کارآفرینی گویای این واقعیت است که حوزه یادشده، غنی در حقایق، ولی فقیر در نظریه می‌باشد. از دیدگاه روسا (۲۰۱۳)، هیچ نظریه واحدی از کارآفرینی وجود ندارد و بسیاری از نظریه‌ها از رشته‌های اقتصاد، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی وام گرفته شده است. از دیدگاه زهرا (۲۰۰۵)، نظریه منحصر به فردی در حوزه کارآفرینی وجود ندارد و ارائه نظریه نادیده گرفته شده است.

به سبب غفلت‌های پژوهشگران کارآفرینی در نظریه‌پردازی، تلاش‌های بی‌وقفه‌ای که حوزه کارآفرینی در دهه ۲۰۱۰ برای نظریه‌پردازی داشت به ارائه تعداد محدودی نظریه تک سطحی منجر شد که این نظریه‌ها به‌دنبال مشروعیت بخشیدن به حوزه کارآفرینی به‌عنوان یک قلمرو مستقل مطالعاتی بودند (Alvarez et al., 2016).

(2016). با وجود تلاش‌های اولیه به‌منظور نظریه‌پردازی، متأسفانه در حال حاضر نظریه‌پردازی‌های چندسطحی در حوزه کارآفرینی به‌ندرت یافت می‌شود (Kim et al., 2016). در تعداد نظریه‌های محدود ارائه شده در حوزه کارآفرینی یا بر سطح کلان تمرکز شده یا سطح خرد به‌طور مجزا بررسی شده است. به‌عنوان نمونه، در نظریه شرکت کارآفرینانه (Klein, 2017) سطح کلان، در نظریه‌های رویکرد اثرسازانه (Matalamäki, 2017; Sarasvathy, 2008) و شناخت کارآفرینانه (Shepherd, 2018) سطح خرد و در نظریه کارآفرینی و عدم قطعیت نهادی (Bylund & McCaffrey, 2017) سطح کلان در نظر گرفته شده است. این درحالی است که بدون ارائه نظریه‌های چندسطحی یکپارچه، پژوهش‌های کارآفرینی با در نظر گرفتن صرف سطح خرد یا کلان نمی‌توانند تصویری کل‌نگر^۱ از پدیده‌های کارآفرینانه ارائه دهند و در نتیجه، امکان حصول بینش‌های ارزشمند و غنی میسر نمی‌شود (Tracey et al., 2011).

از دیدگاه پژوهشگران همان‌طور که پژوهش‌های کارآفرینی در حال بالغ شدن است، نظریه‌پردازی‌های چندسطحی در مقایسه با نظریه‌پردازی‌های متعارف تک‌سطحی مناسب‌تر می‌باشند؛ زیرا آنها قابلیت بهتری برای انعکاس پیچیدگی‌های فرآیند کارآفرینانه دارا می‌باشند (Zahra, 2018; Robson et al., 2009). چنین نظریه‌هایی با کفایت بیشتری پیچیدگی واقعی فرآیندهای کارآفرینانه را با در نظر گرفتن تأثیر متقابل عوامل در سطوح خرد، میانی و کلان نشان می‌دهند (Naguib et al., 2015). بنابراین، با توجه به ضرورت ارائه نظریه‌های چندسطحی در حوزه کارآفرینی، این پژوهش به‌دنبال آن است که ضمن تبیین ضرورت و چیستی نظریه‌پردازی چندسطحی، انواع رویکردها به آن را مورد بررسی قرار دهد و در نهایت، با نقد رویکردهای موجود به ارائه رویکردی بهبود یافته پردازد تا راهنمای عمل پژوهشگران واقع شود.

مبانی نظری

ظهور رویکرد چندسطحی در نظریه‌پردازی

یکی از پارادایم‌های مهم که در دهه ۱۹۸۰ در نظریه‌پردازی و پژوهش سازمانی ظهور یافت، پارادایم چندسطحی است. مفروضات بنیادی این پارادایم از تئوری سیستم سازمانی و از این واقعیت منبعت شده است که سازمان‌ها سیستم‌های پیچیده و پویا با سطوح چندگانه هستند (Pitariu, 2011:10). مبانی معرفت‌شناختی و پیش‌فرض‌های اصلی این پارادایم در نظریه‌های روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و رویکردهای تکاملی ریشه دارد (Molina-Azorín et al., 2020). پارادایم چندسطحی با توجه به غفلت تقریباً کامل نسبت به روابط میان سطوح در رویکرد نظریه‌پردازی متعارف ظهور یافت و ادغام سیستماتیک و یکپارچه سطوح خرد (فرد)، سطح میانی (گروه) و سطح کلان (سازمان، صنعت، جامعه) را در نظریه‌ها مطرح نمود (Santos & Caetano, 2020; Humphrey & LeBreton, 2019).

شکاف میان سطوح در نظریه‌پردازی‌های تک‌سطحی متعارف عمدتاً ریشه در پیشینه پژوهشگران دارد؛ به طوری که پژوهشگران با زمینه روان‌شناسی به ارائه نظریه‌های مرتبط با سطح خرد پرداخته، بر درک نگرش‌ها، احساسات و اعمال افراد تمرکز نموده‌اند؛ اما پژوهشگران با زمینه اقتصادی و جامعه‌شناسی بیشتر با رویکرد کلان به ارائه نظریه پرداخته‌اند و نظریه‌های مرتبط با سطح میانی نیز ریشه در روان‌شناسی اجتماعی و زمینه‌های نزدیک مانند ارتباطات دارد (Hitt et al., 2007).

در نظرنگرفتن تعامل میان سطوح در نظریه‌پردازی‌های متعارف موجب شده تصویری کل‌نگر از پدیده‌ها و در نتیجه، بینش‌های ارزشمند و غنی از دل نظریه‌ها حاصل نشود (Tracey et al., 2011). این در حالی است که در نظریه‌های چندسطحی درک منسجم و یکپارچه‌تری از پدیده‌هایی حاصل می‌شود که در سطوح چندگانه تحلیل قرار دارند (Pitariu, 2011:12). این نظریه‌ها پلی بین سطوح خرد و کلان ایجاد نموده، تصویری غنی‌تر از پدیده‌ها ارائه می‌دهند (Odimegwu et al., 2023; Zhang et al., 2022).

نظریه‌پردازی‌های چندسطحی ترکیب‌های ضروری و

هم‌افزایی درون علوم سازمانی را پرورش می‌دهند. افزون‌براین، نقطه اتصال و عامل ایجاد ارتباط‌های صریح میان سازه‌هایی می‌باشند که پیش‌ازاین در ادبیات پیوندی میان‌شان وجود نداشته است (Fischer, 2015). نظریه‌های چندسطحی هرچند پیچیده هستند، ولی پیچیدگی آنها بینش‌های کاربردی و حائز اهمیتی به دست می‌دهد (Kozlowski et al., 2016).

رویکردهای متعارف و رویکرد چندسطحی در نظریه‌پردازی

رویکرد چندسطحی ریشه در نارسایی رویکردهای متعارف تک‌سطحی نظریه‌پردازی دارد. رویکردهای متعارف نظریه‌پردازی قادر نیستند متغیرها را در سطوح مختلف در نظر بگیرند و از این رو، روابط میان متغیرها در سطوح پایین و تأثیر آنها بر متغیرهای سطوح بالا، و روابط میان متغیرها در سطوح بالا و تأثیر آنها بر متغیرهای سطح پایین را در نظر نمی‌گیرند (Walker & Batey, 2014). رویکردهای متعارف امکان انعکاس پیچیدگی‌های پدیده‌ها را ندارند و نمی‌توانند درکی یکپارچه از پدیده‌هایی را فراهم کنند که در سطوح مختلف آشکار می‌شوند (Gonzalez-Roma & Hernandez, 2017).

رویکردهای متعارف با در نظر گرفتن یک سطح تحلیل، نتایجی توأم با سوگیری و تفسیرهای نادرست به دست می‌دهند (Haumann et al., 2021). افزون‌براین، وابستگی بیش‌ازحد رویکردهای متعارف به سطوح خرد و کلان و نادیده گرفتن سطح مزو (یا میانی)، پژوهش‌ها و نظریه‌ها را در معرض سوگیری‌های مغالطه‌بوم‌شناختی و تفکیک و استنتاج‌های گمراه‌کننده قرار می‌دهند (Kim et al., 2016). این در حالی است که رویکرد چندسطحی با رفع نارسایی‌های یادشده و با برجسته کردن ارزش سطوح خرد، میانی و کلان سبب ارائه نظریه‌های قوی، غنی و جامع می‌شود (Levis et al., 2014).

برای مقایسه رویکردهای متعارف تک‌سطحی و چندسطحی به نظریه‌پردازی می‌توان به رویکردهای دو-بین (۱۹۷۸) و فیشر (۲۰۰۰) اشاره کرد. مقایسه بین مدل نظریه‌پردازی متعارف دو-بین و مدل نظریه‌پردازی چندسطحی فیشر، بیان‌کننده این است که اگرچه ممکن است در یک سطح مجزا یا در سطوح چندگانه اهداف مشابهی وجود داشته باشد، ولی از طریق

از دیدگاه نظریه‌پردازان حوزه کارآفرینی، پژوهشگران این حوزه باید سطح تحلیل را در ارائه نظریه‌ها گسترش دهند و بر سطح مزو (یا میانی) تمرکز کنند. از دیدگاه آنها پژوهشگران برای ایجاد نظریه‌های قوی باید بر نظریه‌های چندسطحی تمرکز نمایند؛ به طوری که سطح میانی در سطوح خرد و کلان ادغام شود (Kim et al., 2016). چنین نظریه‌هایی کاستی‌های ناشی از وابستگی بیش از حد به سطوح خرد و کلان را کاهش داده، بینش‌های جدیدی ارائه می‌دهد (Borner et al., 2010). اتکای بیش از حد به سطح خرد و کلان، پژوهش‌ها را در معرض دام‌های مغالطه بوم‌شناختی و سوگیری تفکیک قرار می‌دهد. مغالطه بوم‌شناختی زمانی رخ می‌دهد که تأثیراتی که باید به سطح فردی نسبت داده شود، صرفاً بر مبنای پیوندهای کلان به کلان تحلیل شود (Peterson et al., 2012). در حالی که تحلیل‌های کلان به کلان همچون مطالعات سطح کشوری مفید است ولی استنتاج‌هایی گمراه‌کننده درباره پیامدهای کارآفرینانه که به سطح پایین‌تر تحلیل نسبت داده می‌شود، به دست می‌دهد. مثلاً تحلیل کلان به کلان موجب این استنتاج گمراه‌کننده می‌شود که اگر دو کشور نرخ راه‌اندازی مشابهی داشته باشند، افراد هر دو کشور کارآفرینی را به روش‌های مشابهی به تحقق رسانده‌اند (King, 2013). از طرف دیگر، سوگیری تفکیک، زمانی رخ می‌دهد که مکانیسم‌های علی به تبیین‌های خرد تقلیل می‌یابد (Jepperson & Meyer, 2011). پژوهش‌های سطح خرد کارآفرینی بیشتر مستعد این سوگیری هستند؛ زیرا بسیاری از مطالعات منتشر شده بر پیامدهای سطح فردی تمرکز کرده‌اند.

نظریه‌های چندسطحی باعث بهبود شناخت ما از این واقعیت می‌شود که فعالیت‌های کارآفرینانه در سرتاسر سطوح سازمانی آشکار می‌شود. به‌عنوان نمونه در ارتباط با پدیده فرصت‌های کارآفرینانه می‌توان گفت فرصت‌ها معمولاً توسط کارکنان سطح پایین شناسایی شده، توسط مدیران میانی ارزیابی شده و در سطح کل سازمان مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرند. بنابراین، اتخاذ رویکرد چندسطحی به نظریه‌پردازی، با در نظر گرفتن تعامل میان بازیگران مختلف در سطوح متفاوت، به واقع‌گرایی می‌افزاید (Zahra, 2018).

فرآیندهای چندسطحی امکان کسب بینش‌های جدید و اتخاذ رویکرد سیستماتیک‌تر و لایه‌ای‌تر نسبت به پدیده کانونی وجود دارد (Upton & Egan, 2010:335).

جدول ۱. مقایسه بین رویکرد متعارف نظریه‌پردازی دوبین (۱۹۷۸) و مدل نظریه‌پردازی چندسطحی فیشر (۲۰۰۰)

مدل نظریه‌پردازی دوبین (۱۹۷۸)	مدل نظریه‌پردازی چندسطحی فیشر (۲۰۰۰)
واحد‌های نظریه	تعریف واحدهای نظری و سازه‌های جمعی
قانون تعاملات	مشخص کردن سطوح شامل مرزها
مرزهای نظریه	تعیین مرزهای نظری
-	شناسایی قانون تعاملات در میان واحدها یا سازه‌ها
-	تعیین روابط کارکردی میان سطوح
-	تعیین منابع تغییرپذیری در میان سطوح
حالات سیستم	تعریف حالات سیستم
گزاره‌های نظریه	بیان گزاره‌ها

نظریه‌پردازی چندسطحی در پژوهش‌های کارآفرینی

پژوهشگران تأکید زیادی بر اهمیت ارائه و توسعه نظریه‌های چندسطحی در پژوهش‌های کارآفرینی داشته‌اند (Xu et al., 2011; Tracey et al., 2015; Naguib et al., 2021). بنا به ماهیت میان‌رشته‌ای، چندزمینه‌ای و چندکارکردی قلمرو کارآفرینی فرصت‌های زیادی برای نظریه‌پردازی چندسطحی وجود دارد (Shepherd, 2011). با توجه به اینکه کارآفرینی گستره زیادی را در بر می‌گیرد و تحت تأثیر عوامل متعددی است، از این‌رو نظریه‌های چندسطحی مرزها را گسترش می‌دهد و می‌تواند سهم قابل توجهی در زمینه کارآفرینی داشته باشد (Shepherd, 2011).

تمرکز هم‌زمان بر سطوح خرد، میانی و کلان در چنین نظریه‌هایی، ادراک ما را نسبت به عوامل متأثرکننده کارآفرینی ارتقا می‌بخشد. به‌عنوان نمونه، می‌توان نقش عوامل فردی (سطح خرد)، عوامل قانونی و مالی (سطح میانی) و عوامل اقتصادی و اجتماعی (سطح کلان) را در نظریه‌های کارآفرینی زنان بررسی کرد (Naguib et al., 2015). نظریه‌های چندسطحی بینش‌هایی غنی به دست می‌دهند که پیش‌تر حاصل نشده‌اند. از طریق چنین نظریه‌هایی می‌توان به مکانیسم‌های علی واقعی و تأثیرگذار بر اقدام‌ها و پیامدهای کارآفرینانه پی برد (Kim et al., 2016).

جامعه‌شناسی و اقتصاد بر سطح کلان و حوزه مدیریت صرفاً بر سطح میانی یا کلان تمرکز دارد. یکی از پیامدهای این وام‌گیری، عدم‌شکل‌گیری نظریه‌های چندسطحی در حوزه کارآفرینی است و در نظر نگرفتن تعاملات میان سطوح سبب می‌شود درکی جامع و کل‌نگر از پدیده‌های کارآفرینانه شکل نگیرد (Tracey et al., 2011). بنابراین، با توجه به فقدان نظریه‌های چندسطحی در حوزه کارآفرینی و اهمیت ارائه و توسعه چنین نظریه‌هایی توسط پژوهشگران کارآفرینی، در این پژوهش ضمن تبیین چستی نظریه‌پردازی چندسطحی، انواع رویکردهای آن بررسی شده و رویکردی بهبودیافته در این زمینه ارائه می‌شود. آشنایی با این رویکردها به پژوهشگران کمک می‌کند به ارائه نظریه‌های چندسطحی در ارتباط با پدیده‌های خاص کارآفرینانه بپردازند که این امر مشروعیت بخش حوزه کارآفرینی به‌عنوان یک قلمرو مستقل مطالعاتی خواهد شد.

روش پژوهش

با توجه به اینکه این پژوهش در دسته پژوهش‌های با برد کلان قرار می‌گیرد، از این رو در ارائه یافته‌ها از روش «پژوهش اسنادی» استفاده شده است. در این راستا، نخست، انواع رویکردهای نظریه‌پردازی چندسطحی مورد کنکاش قرار گرفته و بعد از تبیین نقد رویکردها، رویکردی بهبودیافته به‌عنوان راهنمای عمل نظریه‌پردازان میان‌رشته‌ای ارائه شده است.

انواع رویکردهای نظریه‌پردازی چندسطحی

در این بخش به رویکردهای نظریه‌پردازی اصلی اشاره می‌شود که از ابتدای تلاش‌های انجام شده در راستای ایجاد نظریه‌های چندسطحی به‌منزله راهنمای عمل پژوهشگران ارائه شده و تاکنون ملاک عمل است. نخستین تلاش‌های خوب انجام شده در راستای نظریه‌پردازی چندسطحی توسط کلاین و کوزلوسکی (۲۰۰۰) شکل گرفت که در نقد نظریه‌پردازی‌های متعارف انتشار یافت و به‌عنوان یک جایگزین مناسب جهت رشد و ترقی نظریه‌های تک‌سطحی معرفی شد. آنها بر مبنای کار نظریه‌پردازی چندسطحی خطوط راهنمایی در رابطه با نظریه‌پردازی چندسطحی ارائه نمودند که تاکنون

نظریه‌های چندسطحی، تصویری کل‌نگر از پدیده‌های کارآفرینانه ارائه می‌دهند و از قابلیت بهتری برای انعکاس پیچیدگی‌های آنها برخوردارند (Lua et al., 2023). به‌عنوان نمونه، از طریق نظریه‌های چندسطحی در مورد خلاقیت می‌توان به تعیین‌کننده‌های مهمی همچون سبک رهبری، انسجام سازمانی، اثربخشی گروه‌ها و تیم‌ها و درجه همکاری پی برد. این نظریه‌ها موجب می‌شوند به طبقه‌بندی سه‌جانبه در سطوح فردی، گروهی و سازمانی اکتفا نکنیم و از سطوح تجزیه و تحلیل درون‌ذهنی، بین‌الذهنی و جمعی برای نظریه‌پردازی خلاقیت استفاده نماییم (Mumford, 2011; Lua et al., 2023).

به‌عنوان نمونه‌ای دیگر، اکوسیستم کارآفرینانه، ساختار چندسطحی بسیار پیچیده است که نیاز دارد با به‌کارگیری سطوح مختلف تحلیل نظریه‌پردازی شود (Spigel & Harrison, 2017; Theodoraki & Messeghem, 2018). با وجود این، بیشتر پژوهش‌ها در زمینه اکوسیستم کارآفرینانه با تمرکز بر سطح کلان اقتصادی به مطالعات تطبیقی بین کشورهای مختلف پرداخته، از بررسی تأثیرات تعاملی اجزای اکوسیستم غفلت کرده‌اند. بنابراین، پرداختن به اجزای اکوسیستم‌ها (زیراکوسیستم‌ها یا اکوسیستم‌های فرعی) زمینه را برای توسعه نظریه چندسطحی در ارتباط با اکوسیستم کارآفرینانه فراهم می‌کند (Theodoraki & Messeghem, 2017). نظریه‌پردازی چندسطحی از اکوسیستم کارآفرینانه سبب درک عمیق‌تری از آن از طریق تبیین تعاملات میان اجزای اکوسیستم در سطح پایین‌تر تحلیل می‌شود.

با وجود اهمیت نظریه‌های چندسطحی در پژوهش‌های کارآفرینی که در بخش‌های یادشده تبیین شد، متأسفانه چنین نظریه‌هایی به‌ندرت در ادبیات کارآفرینی یافت می‌شود (Shepherd, 2011; Kim et al., 2016). دلیل اصلی این امر به ماهیت حوزه کارآفرینی برمی‌شود. با توجه به ماهیت میان‌رشته‌ای حوزه کارآفرینی بسیاری از نظریه‌های آن از دیگر رشته‌های علمی وام گرفته شده است و پژوهشگران هر رشته در نظریه‌های خود در حوزه کارآفرینی بر سطح خاصی تمرکز نموده‌اند (Cai et al., 2012).

به‌عنوان نمونه، حوزه روان‌شناسی بر سطح فرد، حوزه

رویکرد نظریه پردازی چندسطحی کلاین و کوزلوسکی (۲۰۰۰) کلاین و کوزلوسکی (۲۰۰۰) اصولی نظری به‌عنوان راهنمای عمل برای ایجاد نظریه‌های چندسطحی شناسایی کردند که شامل ۲۱ اصل می‌باشد. ۱۱ اصل اول چستی، چگونگی، مکان، زمان و چرایی نظریه پردازی چندسطحی را توصیف نموده و چارچوبی ضروری برای توسعه نظریه چندسطحی ارائه می‌نماید. ۱۰ اصل پایانی به‌عنوان راهنمایی برای عملیاتی‌سازی نظریه است که طرح‌های تحقیق و راهبردهای تحلیلی را با سطوح مشخص نظریه موردعلاقه هم‌راستا می‌نماید (Upton & Egan, 2010: 339). این اصول در جدول ۲ تبیین شده است.

به‌عنوان یکی رویکردهای نسبتاً جامع مطرح است (Paruchuri et al., 2018).

رویکرد مورگسن و هافمن (۱۹۹۹) یکی دیگر از رویکردهای قابل توجه است که برای نخستین بار بحث سازه‌های جمعی را در ارائه نظریه‌های چندسطحی مطرح می‌کند. رویکرد فیشر (۲۰۰۰) رویکرد قابل ملاحظه دیگری است که با ترکیب راهنمای عمل نظریه‌های تک‌سطحی با یافته‌های اخیر نظریه‌های چندسطحی بینش‌های جدیدی را ارائه می‌دهد. در نهایت، رویکرد ژانگ و همکاران (۲۰۱۹) قابل توجه است که براساس پژوهش‌های پیشین نظریه پردازی چندسطحی، با در نظر گرفتن اعتبار سازه‌ها راهنمایی ارائه داده‌اند که در ادامه به تبیین هریک از رویکردها پرداخته می‌شود.

جدول ۲: اصول نظریه پردازی چندسطحی توسعه‌یافته توسط کلاین و کوزلوسکی (۲۰۰۰)

منبع (Molina-Azorín et al., 2020; Zhang et al., 2019; Upton & Egan, 2010)

توصیف	اصل / فرآیند
با هدف جلوگیری از توسعه نظریه نامشخص و تکیه بر متغیرهای وابسته به‌عنوان محرک اصلی سطوح، سازه‌ها و فرآیندهای نظریه، درحالی که بر پدیده موردعلاقه تمرکز می‌نماییم.	۱. تعیین و تعریف پدیده نظری موردعلاقه و سازه‌ها / متغیرهای وابسته.
مستلزم شناسایی تأثیر واحدهای سطح بالاتر و پایین‌تر بر پدیده موردعلاقه است. گفتنی است که نظریه چندسطحی برای سطوحی که در یک سیستم سلسله‌مراتبی برابر هستند، ضروری نیست؛ بلکه زمانی کاربرد دارد که بخواهیم اثرات سطوح زیرین و سطوح بالایی پدیده کانونی را بررسی نماییم.	۲. تعیین فرآیندهای پدیده موردعلاقه که در میان سطوح متفاوت است.
این فرآیند برای عملیاتی‌سازی سازه‌ها ضروری است.	۳. مشخص کنید که چگونه پدیده با سطوح مختلف مرتبط می‌شود: مشخصه‌های ارتباط
فرآیندهای بالا به پایین به تأثیر عوامل زمینه‌ای سطوح بالاتر بر سطوح پایین‌تر از طریق روابط مستقیم یا تعدیل‌کننده اشاره می‌نماید.	۴. فرآیندهای بالا به پایین (تأثیرات عوامل زمینه‌ای)
فرآیندهای پایین به بالا، چگونگی شکل‌گیری پدیده‌های جمعی سطح بالاتر را توسط مؤلفه‌ها و ویژگی‌های سطح پایین‌تر تبیین می‌نماید. بسیاری از پدیده‌های سطح بالاتر از ویژگی‌های فردی، شناخت، رفتار، عاطفه و تعاملات میان افراد ناشی می‌شود.	۵. فرآیندهای پایین به بالا (به شکل‌گیری و ظهور پدیده اشاره دارد)
نظریه مرتبط با پدیده موردعلاقه، عامل اصلی در مشخص کردن واحدهای رسمی در مقابل غیررسمی است. ضمناً توجه به شدت و قوت ارتباط، اتصال و پیوند میان سطوح مختلف ضروری است.	۶. مشخص کردن سطوح واحدها یا عناصر مرتبط با ساخت نظریه / مشخص کردن واحدها از نظر رسمی یا غیررسمی بودن
- در تلاش برای افزایش دقت، خلاقیت و اثربخشی نظریه پردازی، بررسی اینکه زمان چطور می‌تواند در مدل چندسطحی ادغام شود، مهم است. - با در نظر گرفتن مقیاس زمانی متفاوت، نظریه پردازی می‌تواند به ظهور پدیده موردعلاقه خود در سطوح متفاوت و در زمان‌های متفاوت منجر شوند.	۷. در نظر گرفتن قلمرو زمانی که باعث ظهور پدیده‌ها از طریق فرآیند از بالا به پایین، فرآیند پایین به بالا یا فرآیندهای هم‌زمان می‌شود.
۸. تأثیرات بالا به پایین بر سطوح پایین‌تر را به سرعت نشان دهید.	
۹. تأثیرات ظهور از پایین به بالا در دوره‌های زمانی طولانی را نشان دهید.	
از طریق پرداختن به دوره‌های زمانی مناسب در الگوی تغییرات پدیده (گذر زمان می‌تواند پیوندها و ارتباطات مستحکم میان سطوح را سست نماید)، دقت نظریه نهایی به احتمال زیاد افزایش خواهد یافت.	۱۰. دوره‌های زمانی در الگوی تغییرات پدیده را مشخص کنید.
مدل‌های نظری چندسطحی باید چرایی (پیش فرض‌ها و اصول پایه‌ای) خود را تبیین نمایند. این مرحله باعث تبیین مشخصات بارز آنها می‌شود و بینش‌هایی را برای پژوهشگران علاقه‌مند به چنین نظریه‌هایی (صرف‌نظر از رشته تخصصی پژوهشگر) فراهم می‌آورد.	۱۱. پاسخ به (چرا) و (چرا نه) مدل از طریق تبیین مفروضات زیربنایی مدل

توصیف	بخش‌های مربوط به مشخصات و عملیاتی‌سازی نظریه
سطح نظری ساخت عبارت است از سطحی که ساخت به‌منظور استفاده در یک مدل نظری معین، مفهوم‌سازی شده و یا مفروض گرفته می‌شود. هر ساختی در سازمان به یک یا چند سطح مرتبط است؛ مثلاً ساخت جو که می‌توان آن را در سطح فردی یا سازمانی در نظر گرفت.	۱۲. سطح هر ساخت در نظریه را مشخص کنید.
سطح منشأ و ماهیت فرآیند ظهور از نوع ساخت سطح واحد نشئت می‌گیرد. سطحی که ساخت‌های پدیده مورد مطالعه در آن شکل می‌گیرد، سطح منشأ ساخت گفته می‌شود. سطحی که ساخت‌های پدیده مورد مطالعه در آن ظهور و بروز می‌نماید، سطح ظهور ساخت است (مثلاً پدیده‌ای ریشه در سطح فردی دارد (سطح منشأ) ولی ظهورش در سطح بالاتر است). فرآیند ظهور ساخت‌های پدیده مورد مطالعه در دو شکل مختلف ترکیب و تجمع است. فرآیندهای ترکیب، ترکیب ویژگی‌های عینی و مشابه سطوح پایین را با ویژگی‌های سطوح بالاتر تشریح می‌کنند. فرآیندهای تجمع، ترکیب ویژگی‌های مرتبط اما متفاوت سطوح را تشریح می‌نمایند.	۱۳. برای ظهور سازه‌های سطح بالاتر باید سطح منشأ ساخت، سطح ظهور ساخت و ماهیت فرآیند ظهور را مشخص نمایید.
ساخت سطح واحد بیان‌کننده موجودیت‌هایی است که از دو یا چند مجموعه (گروه، واحد سازمانی و...) شکل گرفته است. ساخت واحد با ویژگی عام: در این ساخت، سطح منشأ و سطح ظهور ساخت هر دو در سطح واحد (گروه / سازمان) است. ساخت واحد با ویژگی مشترک: این ساخت‌ها، ویژگی‌های مشترک بین اعضای یک واحد را تبیین می‌نمایند. ساخت واحد با ویژگی ترکیبی: ترکیب ویژگی‌های سطح فردی را در یک سطح واحد نشان می‌دهد. برخلاف ساخت با ویژگی مشترک، به دنبال همگرایی بین اعضای یک واحد نمی‌باشیم.	۱۴. در مدل‌های حاوی ساخت‌های سطح واحد باید نوع ساخت سطح واحد تعیین شود که آیا ساخت واحد با ویژگی عام، ساخت واحد با ویژگی مشترک یا ساخت واحد با ویژگی ترکیبی است.
ویژگی‌های توصیفی اشاره به ویژگی‌های قابل مشاهده و آشکار دارد.	۱۵. خصائص واحد ترکیبی به ویژگی‌های توصیفی طبقه‌بندی شود.
سطح سنجش عبارت است از سطحی که در آن داده‌ها به‌منظور ارزیابی یک ساخت معین جمع‌آوری می‌شود. سطح سنجش باید براساس نوع ساخت سطح واحد مشخص شود: برای ارزیابی در ساخت واحد با ویژگی عام، باید از اظهارنظر افراد متخصص از آن واحد استفاده نمود. با توجه به اینکه خاستگاه ساخت واحد با ویژگی مشترک و ترکیبی سطح روان‌شناختی است، از این‌رو باید داده‌هایی جمع‌آوری شود که با سطح منشأ ساخت مطابقت داشته باشد و از سوی دیگر، چون بروز و ظهور این ساخت‌ها در سطح واحد می‌باشد هم‌زمان با داده‌های سطح فردی باید داده‌های سطح واحد نیز در ارزیابی ساخت مورد توجه قرار گیرد. ضمناً در تعیین روایی ساخت می‌توان از روش‌هایی همچون اجماع عمومی و توافق نسبی بهره گرفت.	۱۶. تعیین سطح سنجش هر یک از ساخت‌ها و روایی ساخت‌های پدیده مورد مطالعه
توصیف	نمونه‌گیری در پژوهش چندسطحی
افراد به‌عنوان منبع داده‌ها، نقش متفاوتی را در سنجش و ارزیابی انواع سه‌گانه ساخت در سطح واحد برعهده دارند. برای سنجش و ارزیابی ساخت‌های سطح واحد با ویژگی عام، افراد خبره اغلب می‌توانند به‌عنوان منبع داده‌ها استفاده شوند. یک فرد خبره به‌دلیل اینکه دسترسی انحصاری و خاص به داده‌های مرتبط با ساخت ویژگی مشترک دارد، می‌تواند به‌عنوان منبع داده مورد توجه باشد. اما در ساخت سطح واحد با ویژگی ترکیبی که به‌راحتی قابل مشاهده نیست، یک فرد خبره به‌تنهایی نمی‌تواند منبع داده‌ها باشد.	۱۷. افراد به‌عنوان منبع داده‌ها
در مدل‌های سطح واحد و مدل‌های ترکیبی که شامل متغیرهای سطح فردی و سطح واحد است، پژوهشگر باید تلاش نماید که نمونه‌ها دارای تنوع کافی از ساخت‌های موردعلاقه و در همه سطوح مرتبط و موردنیاز در مدل باشد.	۱۸. نمونه‌گیری در درون و در بین واحدها
در آزمون مدل‌هایی که شامل ساخت واحد با ویژگی مشترک هستند، پژوهشگر باید تلاش نماید تا نمونه‌هایی را به دست آورد که بتوانند تجانس درون واحدی و تنوع بین واحدی را نشان دهند.	۱۹. نمونه‌گیری در طی زمان
تفاوت‌های میان سطوح به لحاظ مقیاس زمانی اجازه می‌دهند که مدل‌های میان‌سطحی بالا به پایین، از طریق طرح‌های نمونه‌گیری کوتاه‌مدت آزمون شوند. اما بررسی پدیده‌های ظهور یافته ناشی از فرآیندهای پایین به بالا، نیازمند طرح‌های بلندمدت‌تر می‌باشند.	۲۰. نمونه‌گیری: سیکل‌های زمانی در ارتباط میان پدیده‌ها
با توجه به ارتباط سبکی میان پدیده‌ها، شدت ارتباط میان آنها در طی زمان تغییر می‌نماید. از این‌رو در پژوهش باید به صورتی نمونه‌گیری انجام داد تا داده‌های مرتبط در دوره زمانی جمع‌آوری شود که ارتباط میان پدیده‌ها دچار تغییر نشده باشد.	۲۱. راهبردهای تحلیل و ارائه نظریه نهایی
انتخاب راهبرد تحلیل مناسب بستگی به سوالات و فرضیه‌های تحقیق دارد. از سوی دیگر سطح ساخت و نوع مدل نیز در انتخاب نوع تکنیک تحلیل نقش کلیدی دارد. پس از تجزیه و تحلیل داده‌ها و تأیید روابط میان ساخت‌ها، نظریه نهایی مورد نظر پژوهشگر ارائه می‌شود.	

درباره پدیده‌های جمعی و یکپارچه‌سازی سازه‌ها در سرتاسر سطوح بر «ساختار» و «کارکرد» سازه‌های جمعی تمرکز نمودند که این امر به تسهیل توسعه نظریه‌های چندسطحی منجر شده است (Upton & Egan, 2010). ظهور ساختارهای جمعی از طریق تعاملات و کنش اعضای یک جمع می‌باشد. تعاملات بین افراد، نتیجه‌اش یک رویداد مجزاست و تعاملات بعدی موجب ایجاد یک چرخه رویداد می‌شود. رویدادها و چرخه رویدادها به‌عنوان سیستم تعاملات بین افراد تعریف می‌شود. به این ترتیب، تعامل مضاعف در ساختارهای اجتماعی بزرگ‌تر شکل می‌گیرد. در نتیجه تعاملاتی که در درون گروه‌های بزرگی از افراد رخ می‌دهد، ساختار به ظهور می‌رسد که فراتر از افرادی است که یک جمع را تشکیل می‌دهند (Bonito & Keyton, 2019).

اصطلاح کارکرد، بیان‌کننده خروجی‌ها یا اثرات علی یک سازه مشخص می‌باشد و تحلیل کارکردی به ارزیابی خروجی‌های سازه در سیستم سازمانی اشاره دارد (Ibid, 2019). سازه‌های جمعی به‌طور مکرر براساس کارکردشان تعریف می‌شوند. مثلاً در ادبیات «قدرت گروه» به‌عنوان باور جمعی گروه به این تعریف شده است که می‌تواند مؤثر باشد (Molina-Azorín et al., 2020). با توجه به تبیین ساختار و کارکرد سازه‌های جمعی، جدول ۳ جزئیات اضافی در مورد فرآیند توسعه نظریه‌های چندسطحی از طریق شناسایی ساختار و کارکرد سازه‌های جمعی ارائه می‌نماید.

جدول ۳. توسعه نظریه‌های چندسطحی با شناسایی ساختار و کارکرد سازه‌های جمعی

فرآیند

- شناسایی پدیده‌های جمعی که از کنش جمعی افراد، گروه‌ها، دپارتمان‌ها، سازمان‌ها و نهادها ظهور می‌نماید (سازه‌های جمعی).
- شناسایی سیستمی از جریان‌ها و رویدادها که به درک تعاملاتی منجر می‌شود که تعریف و تقویت‌کننده پدیده‌های جمعی است.
- مشخص کردن فرآیند ظهور سازه‌های جمعی که زمینه عملیات ممکن است فرصت‌های تعامل را محدود کند.
- مشخص کردن کارکرد سازه که زمینه را برای ادغام سازه‌های مشابه از لحاظ کارکردی با شبکه گسترده‌تری از سازه‌ها فراهم می‌نماید.
- شناسایی نقشی که خروجی سازه در جمع برای تحقق هدف ایفاء می‌نماید که تبیین‌کننده چرایی پافشاری بر یک سازه می‌باشد.
- شناسایی اشتراکات یک سازه مشخص در سرتاسر سطوح با استفاده از تحلیل کارکردی سازه
- مشخص کردن ساختار سازه در هر سطح که شرحی از کارکرد سازه ارائه می‌نماید و

رویکرد نظریه پردازی چندسطحی مورگسن و هافمن (۱۹۹۹)

مورگسن و هافمن (۱۹۹۹)، مفهوم «سازه‌های جمعی»^۱ را در نظریه‌های چندسطحی مد نظر قرار دادند. آنها واژه «جمعی» را به‌عنوان «هر ترکیب بهم‌وابسته و معطوف به هدف از افراد، گروه‌ها، دپارتمان‌ها، سازمان‌ها یا نهادها» توصیف نمودند. ادعای آنها این بود که کارشان بر چنین ترکیب‌هایی متمرکز است و چارچوبی عمومی برای توسعه نظریه‌های چندسطحی ارائه می‌دهد (Molina-Azorín et al., 2020). افزون‌براین، آنها سازه‌ها را به‌عنوان «مفاهیم فرضی که به‌طور مستقیم قابل مشاهده نیستند» تبیین کردند (Zhang et al., 2019) و درنهایت با ترکیب این دو مفهوم، سازه‌های جمعی را به‌صورت زیر تعریف نمودند: ساختار هر جمع معین (مانند یک تیم کاری) می‌تواند به‌عنوان یک سری از جریان‌ها، رویدادها و سیکل‌های رویداد بین اجزای سازنده (همچون افراد) نگریسته شود... کنش جمعی (که از جریان‌ها و رویدادها تشکیل می‌شود) امکان ظهور پدیده‌های جمعی را فراهم می‌کند. سپس می‌توان به این پدیده برچسب‌هایی اطلاق کرد که نتیجه آن منجر به ظهور یک سازه جمعی می‌شود (Bonito & Keyton, 2019).

معمولاً استنتاج مفاهیم در سطح فردی نسبتاً راحت است؛ مانند رضایت شغلی ولی زمانی استنتاج پیچیده‌تر می‌شود که تحلیل به سمت سطوح انتزاعی بالاتر تغییر پیدا می‌نماید. یکی از دلایل پیچیدگی این است که موجودیت‌های جمعی به همان طریق ارزیابی نمی‌شوند که افراد سنجیده می‌شوند (Whitman et al., 2010:45). سازه جمعی وجودش از ترکیباتی از افراد استنباط می‌شود. در واقع، همه واحدهای سطح پایین‌تر نقشی اساسی در ایجاد و انتقال سازه سطح پایین به سازه سطح بالاتر ایفا می‌نمایند. ظهور سازه‌های جمعی یک روش پایین به بالاست؛ به این معنا که از طریق تعاملات پویای میان افراد به شکل جمعی ظاهر می‌شود (Aguinis & Molina-Azorín, 2015).

ساختار و کارکرد سازه‌های جمعی

مورگسن و هافمن (۱۹۹۹) به‌منظور ارائه مکانیسمی برای بحث

افزون براین، مورگسن و هافمن (۱۹۹۹)، خطوط راهنمایی در ارتباط با مسائلی ارائه داده‌اند که باید در نظریه‌پردازی چندسطحی در نظر گرفته شود که به سه بخش تحت عناوین استنتاجات ساختار، استنتاجات کارکرد و استنتاجات ادغام ساختار و کارکرد تقسیم می‌شود که در جدول ۴ تبیین شده است:

شناسایی عوامل زمینه‌ای / ویژگی‌های ساختاری که اختلاف نتایج در نظریه را تعدیل می‌نماید.

بخش‌های مربوط به مشخصات و عملیاتی‌سازی

- در نظر گرفتن تعامل، ادغام و وابستگی متقابل برای اکتساب درک کاملی از سازه‌های جمعی
جمع‌آوری داده‌های سطح فردی در راستای آگاهی از پدیده‌های جمعی
- در عملیاتی‌سازی نظریه، مشخص کنید که آیا ساختار یا کارکرد سازه برای تسهیل عملیاتی‌سازی ارزیابی شده است.
- نمونه‌گیری

جدول ۴. استنتاجات ساختار و کارکرد سازه‌های جمعی از نظر مورگسن و هافمن (۱۹۹۹)

منبع (Molina-Azorín et al., 2020; Zhang et al., 2019; Upton & Egan, 2010)

خلاصه	استنتاجات ساختار
تعامل	تعامل اعضای سازمانی تعریف و تقویت‌کننده پدیده‌های جمعی است.
ظهور	ظهور سازه جمعی (از بالا به پایین، از پایین به بالا)
محدودیت‌ها	ساختار سازه جمعی محدودیت‌هایی را به تعامل می‌افزاید.
خلاصه	استنتاجات کارکرد
ادغام	فراهم‌سازی زمینه برای ادغام سازه‌هایی که از لحاظ کارکردی مشابه هستند.
پافشاری	خروجی سازه، بیش‌تر نسبت به پافشاری بر سازه یا شکست سازه ارائه می‌دهد.
خلاصه	ادغام ساختار و کارکرد
شناسایی ساختار در هر سطح	از اشتراکات میان سطوح سازه به‌منظور شناسایی ساختار در یک سطح مشخص استفاده می‌شود.
شناسایی ساختارهای کارکرد	شناسایی ساختارهایی که برای کارکرد در نظر گرفته می‌شوند.
واگرایی	شناسایی تأثیر عواملی که موجب واگرایی در نتایج می‌شود.
اندازه‌گیری	اندازه‌گیری پدیده‌های جمعی یا چندسطحی مستلزم در نظر گرفتن تعاملات، ادغام‌ها و تناسب سازه‌ها است.
جمع‌آوری داده‌های سطح فردی	استنباط‌های داده‌های سطح فردی مستلزم در نظر گرفتن نقش افراد در یک جمع است.
عملیاتی‌سازی	عملیاتی‌سازی سازه باید به‌روشنی تعریف شود.

رویکرد نظریه‌پردازی چندسطحی فیشر (۲۰۰۰)

چارچوب نظریه‌پردازی چندسطحی ارائه شده توسط فیشر (۲۰۰۰)، براساس ترکیب پنج جزء اول مدل نظریه‌پردازی دوپین (۱۹۷۸) و نتایج پژوهش‌های نظریه‌پردازی‌های چندسطحی شکل گرفته است (Upton & Egan, 2010). اگرچه چارچوب ارائه شده توسط فیشر از بسیاری جهات با مدل نظریه‌پردازی دوپین (۱۹۷۸) شباهت دارد، ولی در برگیرنده گام‌های فرآیند نظریه‌پردازی چندسطحی همچون تعریف سازه‌های جمعی (برگرفته از مورگسن و هافمن، ۱۹۹۹) و تعیین سطوح، روابط کارکردی و منابع تغییرپذیری در میان سطوح (برگرفته از کلاین و کوزلوسکی، ۲۰۰۰) می‌باشد (Braun et al., 2021) که در جدول ۵ نمایان می‌باشد.

جدول ۶. راهنمای نظریه پردازی چندسطحی ژانگ و همکاران (۲۰۱۹)

رویه‌های اصلی	فعالیت
- مشخص کردن معانی، شرایط مرزی و ابعاد سازه‌ها - سلسله‌مراتب سطوح را روشن کنید و وجود سطوح جمعی (گروه‌ها و...) را توجیه نمایید.	شکل‌گیری سازه‌ها
- روابط علی تک‌سطحی بین سازه‌ها را مشخص کنید. - روابط علی بین سطوحی را مشخص کنید. - روابط ساختاری یا روابط کارکردی بین سازه‌ها را مشخص کنید.	تعیین روابط
- معیارهایی را در سطحی یکسان با سطح سازه در نظر بگیرید. - معیارهایی را در سطوحی متفاوت از سطوح سازه‌ها در نظر بگیرید.	معیارهای اندازه‌گیری
اعتبار سازه را ارزیابی کنید.	اعتبار سازه‌ها
- جمع‌آوری داده‌ها در سطحی یکسان با سطح سازه - جمع‌آوری داده‌ها از سطوحی که متفاوت از سطوح سازه‌هاست.	انتخاب راهبرد جمع‌آوری داده‌ها
استفاده از تکنیک‌های تحلیل مناسب	انتخاب تکنیک تحلیل داده‌ها
وجود (عدم وجود) روابط علی بین سطوح را ارزیابی کنید.	تفسیر نتایج تحلیل داده‌ها

گفتنی است افزون بر انواع رویکردهای پیش‌گفته به روش‌شناسی نظریه پردازی چندسطحی، خواستار (۱۳۸۷) در مقاله‌ای با عنوان «رویکرد چندسطحی در مطالعات سازمان و مدیریت» نشان داد چنین رویکردی دانشی جامع از سازمان ایجاد می‌کند. طبق یافته‌های این پژوهش، نظریه‌های چندسطحی بین سطوح رفتاری متنوع و عملکرد سازمانی ارتباط برقرار کرده، ارتباطات موجود بین افراد، گروه‌ها، زوج‌ها، سازمان‌های تجاری و صنایع را تشریح می‌کند. نتیجه چنین کاری دستیابی به یک تصویر غنی‌تر و عمیق‌تر از زندگی سازمانی است که تأثیر بافت سازمان بر فعالیت‌ها و ادراک افراد و همچنین تأثیر فعالیت‌ها و ادراک افراد بر بافت سازمان را مشخص می‌کند. بنابراین، ساخت نظریه‌های چندسطحی هم‌افزایی و سنتزهای موردنیاز در علوم سازمانی را ایجاد می‌کند.

رضائیان و گنجعلی (۱۳۸۸) نیز در مقاله‌ای با عنوان «رویکرد چندسطحی و کاربرد آن در نظریه پردازی سازمان» با تمرکز صرف بر رویکرد کلان و کوزلوسکی (۲۰۰۰) نشان دادند نظریه پردازی چندسطحی با تعیین نوع ساخت یا ساخت‌های پدیده مورد مطالعه شروع می‌شود و بعد از تعیین نوع رابطه میان ساخت‌ها در قالب مدل چندسطحی، نوبت به تعیین روش نمونه‌گیری و طرح تحلیل می‌رسد.

جدول ۵. مدل نظریه پردازی چندسطحی رینولد فیشر (۲۰۰۰)

منبع (Molina-Azorin et al., 2020; Zhang et al., 2019; Upton & Egan, 2010)

فرآیند	توصیف
تعریف واحدهای نظری و سازه‌های جمعی	واحدهای نظری - نظریه از واحدهای تعریف شده‌ای ایجاد می‌شود که این واحدها بر اساس «پیشینه پژوهش و تجربه پژوهشگر» شکل می‌گیرند و معمولاً به شکل یکی از پنج نوع دائم الوجود، بعض الوجود، رابطه‌ای، آماری و جمعی می‌باشند. معیارهای شکل‌گیری واحدها شامل دقت‌مندی و صحت، صرفه‌جویی، جامعیت، سازگاری منطقی و درجه انطباق با محدودیت‌های به‌کارگیری می‌باشد.
مشخص کردن سطوح	مشخص کردن سطح (سطوح) نظریه این اطمینان را می‌دهد که بین سطح نظریه، سطح اندازه‌گیری و سطح تحلیل آماری تناسب وجود دارد. مشخصات سطح نظریه همچنین شامل این پیش‌بینی است که آیا اعضای گروه‌ها متجانس‌اند، مستقل‌اند یا با یکدیگر عدم تجانس دارند. تعیین سطح نظریه قبل از تعیین سطح اندازه‌گیری و سطح تحلیل یک ضرورت مطلق می‌باشد.
تعیین مرزهای نظری	ایجاد مرزهای نظریه به منظور شفاف نمودن قلمرویی که نظریه در آن به‌عنوان یک سیستم عمل می‌کند. مشخص کردن مرزها بر اساس منطق نظریه‌پرداز صورت می‌گیرد و به‌صورت باز یا بسته تعریف می‌شوند.
شناسایی قانون تعامل میان واحدها یا سازه‌ها	برای توصیف تعامل واحدهای نظریه که به سه حوزه گسترده طبقه‌بندی می‌شوند: طبقه‌ای، ترتیبی و جبری
شناسایی روابط کارکردی میان سطوح	شناسایی روابط کارکردی میان افراد در گروه‌ها مستلزم این است که کارکرد سازه‌های شناسایی شده توسط نظریه‌پرداز مشخص شود.
مشخص کردن منابع تغییرپذیری در میان سطوح	سطح نظریه پیشنهادی تعیین می‌کند در چه جایی باید به جستجوی منابع تغییرپذیری میان سطوح بپردازیم.
تعریف حالات سیستم	حالت سیستم بیان‌کننده شرایط خاصی از سیستم است که طی آن همه واحدها ارزش‌های معینی به خود می‌گیرند و در طول یک دوره زمانی معنادار باقی می‌مانند. حالت سیستم سه معیار جامعیت، مداومت و تمایز را در برمی‌گیرد.
بیان گزاره‌ها نمونه‌گیری	نخستین گام برای عملیاتی‌سازی نظریه موردعلاقه است.

رویکرد نظریه پردازی چندسطحی ژانگ و همکاران (۲۰۱۹) از دیدگاه ژانگ و همکاران (۲۰۱۹)، رویکرد چندسطحی به نظریه پردازی درک هم‌زمان پدیده‌ها در سطوح چندگانه تحلیل را ارتقاء می‌دهد و سبب توسعه نظریه‌های غنی می‌شود. آنها بر اساس پژوهش‌های پیشین انجام شده در این زمینه راهنمایی برای نظریه پردازی ارائه داده‌اند که بر اعتبار سازه‌ها و همچنین سازه‌های جمعی تأکید زیادی داشته‌اند که در جدول ۶ نمایان می‌باشد.

نقد و بررسی انواع رویکردها به نظریه‌پردازی

چندسطحی

با مقایسه گام‌های نظریه‌پردازی چهار رویکرد تبیین شده می‌توان گفت چارچوب کلاین و کوزلوسکی (۲۰۰۰) نسبت به دیگر چارچوب‌های ارائه شده، فرآیند نظریه‌پردازی چندسطحی را با جزئیات بیشتری ارائه می‌نماید. چارچوب آنها خطوط راهنمای فرآیند نظریه‌پردازی چندسطحی را از مشخص کردن پدیده موردعلاقه و متغیرهای وابسته تا تعیین اجزای درون و میان‌سطحی و در نهایت روش نمونه‌گیری و طرح تحلیل را ارائه داده است (Lengnick-Hall et al., 2023; Lambert & Newman, 2022; Aguinis & Molina-Azorin, 2015).

کلاین و کوزلوسکی (۲۰۰۰)، به دقت مسائل قابل توجه در کار پژوهشگران نظریه‌پرداز چندسطحی قبلی را در درون چارچوب خود ادغام کرده‌اند. با وجود این، ضعف‌های اصلی رویکرد نظریه‌پردازی آنها فقدان گام‌هایی همچون ظهور سازه‌های جمعی، قوانین تعامل میان سازه‌ها، شناسایی کارکرد و ساختار پدیده‌ها، اعتبار سازه‌ها و تفسیر نتایج می‌باشد (Eckardt et al., 2019; Lia, 2021; Zhang et al., 2021). در رابطه با رویکرد مورگسن و هافمن (۱۹۹۹)، انتقاد اصلی متمرکز بر این مسئله است که منحصراً به تعامل افراد در زوج‌ها، گروه‌ها و تیم‌ها پرداخته شده است. بنابراین رویکرد آنها در ارائه دیدگاه کامل چندسطحی شکست خورده است (Jak et al., 2023; Upton, 2010: 346 & Egan, 2010).

افزون‌براین، روش‌شناسی آنها خطوط راهنمای کاملی برای تعیین و عملیاتی‌سازی نظریه ارائه نمی‌کند و صرفاً به بررسی کارکرد سازه‌های جمعی شناسایی شده می‌پردازد (Bonito & Keyton, 2019). در واقع، مورگسن و هافمن (۱۹۹۹) در رویکردشان به گام‌هایی همچون چگونگی ارتباط پدیده‌ها با سطوح مختلف، دوره‌های زمانی در الگوی تغییرات پدیده، مفروضات زیربنایی نظریه، سطح هر ساخت در نظریه و نوع ساخت‌ها، راهبردهای تحلیل و تفسیر نتایج نپرداخته است (Venkatesh et al., 2023; Lang et al., 2021).

رویکرد فیشر (۲۰۰۰) به شدت متکی بر مدل نظریه‌پردازی دوین (۱۹۷۸) است؛ به طوری که بیشتر از فرآیند نظریه‌پردازی‌های تک سطحی با رویکرد کمی الهام گرفته است و فقط برخی از جنبه‌های فرآیند نظریه‌پردازی چندسطحی را در رویکردش ادغام نموده است. چارچوب فیشر (۲۰۰۰) جزئیات چندانی در مورد گام‌های ظهور سازه‌های سطح بالا، تعیین فرآیندهای پدیده موردعلاقه و تأثیرات بالا به پایین و پایین به بالا، قلمرو زمانی ظهور پدیده‌ها، سطح هر ساخت در نظریه، اعتبار و تأیید یا عملیاتی‌سازی نظریه ارائه نمی‌دهد (Humphrey & LeBreton, 2019). رویکردهای مورگسن و هافمن (۱۹۹۹) و فیشر (۲۰۰۰) به نظریه‌پردازی، غالباً به تأیید کمی کمک می‌کند و پتانسیل لازم برای ارزیابی کیفی را نادیده گرفته‌اند (LeBreton et al., 2023).

در نهایت، رویکرد ژانگ و همکاران (۲۰۱۹) که برخی گام‌های مطرح شده در رویکردهای قبلی را مطرح و تأکید زیادی بر اعتبار سازه‌ها و کفایت جمع‌آوری داده‌ها نموده، ولی جزئیات کاملی در ارتباط با گام‌های نظریه‌پردازی چندسطحی همچون ظهور پدیده‌های جمعی، تعیین فرآیندهای از بالا به پایین و پایین به بالا، قوانین تعامل میان سازه‌ها، دوره زمانی تغییر پدیده‌ها و تعیین سطوح واحدها یا عناصر مرتبط با ساخت نظریه ارائه نمی‌کند. بنابراین، با توجه به نقصان و ضعف‌های رویکردهای موجود به نظریه‌پردازی چندسطحی ضرورت ارائه رویکردی جامع و بهبود یافته آشکار می‌شود.

در رویکرد بهبود یافته، نقدها و راهنمایی‌های اخیر پژوهشگران روش‌شناسی^۱ به رویکردهای موجود نظریه‌پردازی چندسطحی مورد توجه واقع شد و گام‌هایی مناسب بر این اساس افزوده شد. ضمناً با توجه به اینکه در رویکرد بهبود یافته گام‌هایی پیشنهاد شده که این گام‌ها (با وجود مورد غفلت واقع شدن در رویکردهای موجود) ضمن به‌کارگیری توسط پژوهشگران منتقد، دغدغه‌مند و علاقه‌مند به موضوعات چندسطحی، در پژوهش‌های اخیر^۲ از نظر عملیاتی تأیید و انتشار یافته‌اند از این رو از اعتبار روش‌شناختی برخوردار می‌باشند.

1. e.g., Eckardt et al., 2021; Lang et al., 2021; Dosek, 2020, Headley & Planoclark, 2020

2. e.g., Bauböck, 2020; Wee & Taylor, 2018; Theodoraki & Messghem, 2017

ارائه رویکرد بهبودیافته در نظریه پردازی چندسطحی

با استفاده از نقاط قوت چهار رویکرد تبیین شده به نظریه پردازی چندسطحی و یکپارچه سازی آنها می توان رویکردی بهبودیافته به منظور ارتقای فرآیند نظریه پردازی چندسطحی ارائه نمود. یک رویکرد نظریه پردازی چندسطحی بهبودیافته و جامع می تواند از طریق به کارگیری و بسط چارچوب کلاین و کوزلوسکی (۲۰۰۰) تحقق یابد. به منظور بسط چارچوب کلاین و کوزلوسکی (۲۰۰۰)، باید گام نظریه پردازی مورگسن و هافمن (۱۹۹۹) در رابطه با مشخص کردن سازه های جمعی را در درون فرآیندهای ظهور چارچوب آنها ادغام نمود (مشخص کردن اینکه آیا ظهور سازه های جمعی در نتیجه فرآیندهای ظهور پایین به بالا رخ می دهد یا خیر).

افزون براین، فرآیند اعتبارسنجی نظریه پردازی های چندسطحی باید فراتر از دیدگاه کمی که در غالب رویکردها متمرکز بود، گسترش یابد و ارزیابی کیفی را نیز دربرگیرد (Upton & Egan, 2010: 351). همچنین، باید گام اعتبار سازه های رویکرد ژانگ و همکاران (۲۰۱۹) در درون چارچوب کلاین و کوزلوسکی (۲۰۰۰) ادغام شود.

در شکل دهی روش شناسی نظریه پردازی چندسطحی بهبودیافته، سه جنبه متمایز از نظریه باید در فرآیند توسعه نظریه چندسطحی وجود داشته باشد: ۱. اجزای نظریه، ۲. سطوح اجزاء به طوری که دربرگیرنده ملاحظات درون سطحی و بین سطوح باشد، و ۳. مشخصات نظریه و اجزای عملیاتی سازی. جنبه اول در روش شناسی نظریه پردازی چندسطحی بهبودیافته، اجزای نظری می باشند. شالوده نظریه شامل: الف) توصیف پدیده نظری موردعلاقه و در نتیجه سازه های درونزا یا متغیرهای وابسته؛ ب) مشخص کردن سطوح، واحدها یا عناصر مرتبط با سازه نظریه؛ ج) مشخص کردن سطح نظریه از طریق پیش بینی اینکه آیا اعضای سازمان با یکدیگر تجانس دارند، مستقل اند یا عدم تجانس دارند؛ و د) ایجاد یا مشخص کردن مرزهای نظری و تعیین باز یا بسته بودن مرزها از طریق منطق نظریه پرداز.

مجموعه بعدی از ملاحظات که باید در ارائه رویکرد بهبودیافته در نظر گرفته شود، جنبه های خاص توسعه نظریه در درون هر یک از سطوح شناسایی شده نظریه می باشد که ممکن است شامل فرد،

گروه، سازمان، صنعت یا دیگر سطوح مرتبط شود. شناسایی سازه های جمعی از اهمیت زیادی برخوردار است که نتیجه کنش جمعی بازیگران سازمانی در هر یک از سطوح های تحلیل است. افزون بر شناسایی سازه های جمعی، طبق دیدگاه کلاین و کوزلوسکی (۲۰۰۰)، نظریه پرداز باید مشخص کند چگونه سازه ها از طریق تأثیرات زمینه ای بالا به پایین یا فرآیندهای پایین به بالا ظهور می نمایند.

همچنین، نظریه باید دربرگیرنده نقاط مرجع زمانی مشخص باشد؛ زیرا سازه ها می توانند در یک فرآیند بالا به پایین یا پایین به بالا در زمان های مختلفی پدیدار شوند. فرآیندهای بالا به پایین به تأثیر عوامل سطوح بالاتر بر سطوح پایین تر اشاره دارد و اثرات این فرآیندها معمولاً از طریق تأثیرات مستقیم یا تعدیل کننده، سریع تر آشکار می شود. فرآیندهای پایین به بالا نیز به نقش واحدهای سطح پایین تر برای ظهور سازه ها در سطح بالاتر اشاره دارد که معمولاً در دوره زمانی طولانی تری از طریق فرآیندهای ترکیب یا تجمیع آشکار می شوند.

با توجه به ضرورت مشخص کردن ظهور سازه های سطح بالاتر، یک رویکرد نظریه پردازی چندسطحی بهبودیافته باید به تعیین سطح منشأ ساخت، سطح ظهور ساخت و فرآیند ظهور (ترکیبی یا تجمعی) پردازد. مسئله بعدی، مشخص کردن نوع ساخت سطح واحد است که بر سطح سنجش و تحلیل تأثیر می گذارد. در رویکرد بهبودیافته باید طبقه های ساخت سطح واحد در نظر گرفته شود که شامل ساخت واحد با ویژگی عام، ساخت واحد با ویژگی مشترک و ساخت واحد با ویژگی ترکیبی می باشد.

در درون هر سطح، فرآیند توسعه نظریه باید کارکرد هر سازه شناسایی شده را مشخص و جهت ادغام سازه های مشابه از لحاظ کارکردی به شبکه گسترده ای از سازه ها تلاش نماید. شناسایی نقشی که خروجی سازه در کل سازمان ایفا می نماید، بینشی را در مورد اینکه چرا سازه در طی زمان در نظریه باقی مانده و یا شکست خورده ارائه می نماید. افزون براین، شناسایی ساختار هر سازه در هر سطح، شرحی از کارکرد سازه ارائه می نماید. در درون هر سطح، نظریه پرداز باید به شناسایی تعامل میان واحدها پردازد که بر اساس رویکرد فیشر می تواند طبقه ای، ترتیبی و یا جبری باشد.

در نهایت از طریق مشخص کردن سطح هر ساخت در نظریه، نظریه پرداز بهتر می‌تواند سطح سنجش هر سازه را تعیین نماید. خطوط راهنمای سطح سنجش نیز به این صورت است که ساخت‌های واحد با ویژگی عام باید در سطح واحد اندازه‌گیری شوند و ساخت‌های واحد با ویژگی مشترک و ترکیبی باید در سطح منشأ اندازه‌گیری شوند.

بخش پایانی فرآیند توسعه نظریه چندسطحی با جنبه‌هایی از نظریه مرتبط است که با یکدیگر در تعامل هستند. پس از بیان جنبه‌های نظریه در درون هر سطح، زمینه برای بهبود فرآیند نظریه‌پردازی چندسطحی از طریق توصیف آن چیزی فراهم می‌آید که در میان سطوح رخ می‌دهد. در این رابطه نظریه‌پرداز باید مشخص نماید چگونه سازه‌ها و پدیده نظری موردعلاقه در سطوح مختلف نظریه به یکدیگر مرتبط می‌شوند. شناسایی اشتراکات سازه در سرتاسر سطوح با استفاده از تحلیل کارکردی سازه به شناسایی ساختار سازه در هر سطح منجر می‌شود.

در توسعه نظریه چندسطحی، نظریه‌پردازان باید روابط کارکردی میان سطوح و کارکرد سازه‌ها را به منظور درک بهتر تعامل میان سازه‌ها و سطوح مشخص نمایند. افزون‌براین، منابع تغییرپذیری میان سطوح باید از طریق تمرکز بر سطح نظریه مورد شناسایی واقع شود. انجام موارد پیش‌گفته موجب می‌شود نظریه‌پرداز خود را برای ارزیابی نظریه از طریق عملیاتی‌سازی و تحلیل آماده کند. بنابراین، با استفاده از نقاط قوت چهار رویکرد نظریه‌پردازی چندسطحی، می‌توان برای نظریه‌پردازان میان‌رشته‌ای یک رویکرد چندسطحی بهبودیافته ارائه نمود. در جدول زیر گام‌های فرآیند نظریه‌پردازی چندسطحی براساس رویکرد بهبود یافته ارائه شده است:

جدول ۷. راهنمای نظریه‌پردازی چندسطحی طبق رویکرد بهبود یافته

گام‌های رویکرد بهبود یافته به نظریه‌پردازی چندسطحی
- تعیین و تعریف پدیده‌های نظری موردعلاقه و سازه‌های جمعی با هدف شکل‌گیری نظریه مشخص
- تعیین فرآیندهای پدیده‌های موردعلاقه و فرآیند ظهور سازه‌های جمعی
- مشخص کردن نحوه ارتباط پدیده‌ها با سطوح مختلف و مشخصه ارتباط سازه‌های جمعی
- شناسایی قوانین تعامل میان پدیده‌ها / سازه‌ها (طبقه‌ای، ترتیبی و جبری)
- مشخص کردن کارکرد و ساختار پدیده‌ها / سازه‌ها
- شناسایی روابط کارکردی میان سطوح
- مشخص کردن فرآیندهای بالا به پایین و فرآیندهای پایین به بالا
فرآیندهای بالا به پایین به تأثیر عوامل زمینه‌ای سطوح بالاتر بر سطوح پایین‌تر و

فرآیندهای پایین به بالا چگونگی ظهور پدیده‌های جمعی سطح بالاتر را توسط مؤلفه‌های سطح پایین‌تر تبیین می‌نماید.

- در نظر گرفتن قلمرو زمانی که باعث ظهور پدیده‌ها می‌شود

- نشان دادن تأثیرات بالا به پایین (بر سطوح پایین‌تر) و تأثیرات ظهور از پایین به بالا

- بررسی اثرات گذر زمان در ارتباط میان سطوح و مشخص کردن منابع تغییرپذیری در میان سطوح

گذر زمان می‌تواند ارتباط میان سطوح را تغییر دهد.

- تبیین مفروضات زیربنایی نظریه یا مدل چندسطحی

- مشخص کردن هر ساخت در نظریه (سطح فردی، سطح واحد و...)

- مشخص کردن نوع ساخت پدیده موردعلاقه (ساخت واحد با ویژگی عام، مشترک یا ترکیبی)

- تعیین سطح سنجش بر اساس نوع ساخت پدیده موردعلاقه و در نظر گرفتن تعاملات و ادغام‌ها برای سنجش پدیده‌های جمعی

- ارزیابی اعتبار ساخت / ساخت‌های پدیده موردعلاقه (توافق جمعی و توافق نسبی)

- تعیین منبع داده‌ها برای سنجش ساخت پدیده موردعلاقه

- تعیین روابط میان ساخت‌ها در قالب مدل‌های چندسطحی

انواع مدل‌ها شامل مدل‌های سطح واحد (مدل با ساخت عام، مشترک یا ترکیبی)، مدل‌های میان سطحی (تعدیل‌کننده، تأثیر مستقیم و نسبی) و مدل‌های چندسطحی متشابه

- تعیین نمونه و شیوه نمونه‌گیری

- انتخاب تکنیک تحلیل داده‌ها بر اساس نوع مدل و ساخت

- جمع‌آوری داده‌ها

- تجزیه و تحلیل داده‌ها

- ارائه نظریه یا مدل چندسطحی

- تفسیر نتایج به دست آمده

در ادامه براساس راهنمای نظریه‌پردازی چندسطحی ارائه شده در جدول ۷، به تحولات و توسعه‌های نوین در رویکرد بهبود یافته به نظریه‌پردازی چندسطحی و همچنین مقایسه رویکرد بهبود یافته با رویکردهای موجود به نظریه‌پردازی چندسطحی می‌پردازیم

تحولات و توسعه‌های نوین در رویکرد بهبود یافته به

نظریه‌پردازی چندسطحی

۱. ظهور پدیده‌ها

ظهور پدیده‌ها به مثابه یک فرآیند از پایین به بالاست که به موجب آن، ویژگی‌های افراد و تعاملات پویای اجتماعی سبب تحقق ویژگی‌هایی در سطح بالاتر می‌شود: «هنگامی یک پدیده به ظهور می‌رسد که از شناخت، عاطفه، رفتارها و ویژگی‌های افراد نشئت گیرد، سپس از طریق تعاملات وسعت یابد و در سطح بالاتر به عنوان یک پدیده جمعی آشکار شود». این در حالی است که در رویکردهای موجود بیشتر بر روابط بالا به پایین یا میان سطحی تأکید می‌شود. بنابراین، در فرآیند ظهور و پدیده ظهور یافته دو ویژگی اساسی مد نظر است:

۳. تجانس و عدم تجانس درون واحد

از دیدگاه بسیاری از پژوهشگران نظریه پردازی چندسطحی، تجانس درون واحد، یک ضرورت است و رسیدن به آن را معضلی می‌دانند که باید برطرف شود. این درحالی است که در رویکرد بهبودیافته تعیین‌کننده‌ها و پیامدهای تجانس و عدم تجانس درون واحد حائز اهمیت است و تجانس درون واحد نه به‌عنوان معضلی که باید برطرف شود، بلکه به‌مثابه پدیده‌ای ارزشمند برای مطالعه در نظر گرفته می‌شود. در واقع، رویکرد بهبودیافته پژوهشگران را به تحلیل مفهومی و آماری تعیین‌کننده‌ها، ماهیت و پیامدهای تجانس و عدم تجانس درون واحد مرتبط با سازه‌های کلیدی مدل‌های چندسطحی دعوت می‌کند. برای مثال، به جای تمرکز صرف بر نقش ویژگی‌های رهبری کاریزماتیک در تجانس اعضای سازمان، احتمالات و پیامدهای عدم تجانس درون‌سازمانی با توجه به ویژگی‌های رهبری کاریزماتیک بررسی می‌شود.

۴. توجه به نقش افراد در شکل‌دهی زمینه سازمانی

یکی از رایج‌ترین و درعین حال مفیدترین مدل‌های چندسطحی، مدل‌های میان‌سطحی است که در این مدل‌ها، متغیرهای سطح بالاتر رابطه میان دو یا چند متغیر سطح پایین را تعدیل می‌نمایند. در بیشتر مدل‌های چندسطحی بیشتر بر نقش زمینه سازمانی در تعدیل روابط سطح فردی تمرکز شده است؛ درحالی‌که پیشنهاد رویکرد بهبودیافته این است که بر نقش افراد در شکل‌دهی زمینه سازمانی توجه شود.

به‌عنوان نمونه، می‌توان تأثیر یک فرد - رهبر کاریزماتیک - را در ایجاد انسجام و تلاش در میان تیم مدیریت عالی و در نهایت در میان اعضای سطوح پایین سازمان، یا تأثیر افراد متعدد را در شکل‌دهی سازه‌ها و ویژگی‌های سازمانی بررسی نمود. رویکرد بهبودیافته پادزهر مهمی نسبت به افراط‌هایی است که نسبت به سازمان صورت گرفته و آن نسبت دادن اراده و اعمال افراد به سازمان و تقلیل‌گرایی در بحث فردی می‌باشد.

الف) پایین به بالا بودن آن: یک پدیده وقتی ظهور یافته است که منشأ و خاستگاه آن در شناخت، عاطفه، رفتار و دیگر مشخصه‌های فردی باشد و به‌عنوان یک پدیده جمعی در سطح بالا ظاهر شود.

ب) تعاملی بودن: یک پدیده وقتی ظهور یافته است که از طریق تعاملات میان افراد در سطح پایین وسعت یافته باشد. به‌عنوان نمونه، ظهور سرمایه انسانی که به‌عنوان یک منبع در سطح واحد است، از دانش، مهارت‌ها، قابلیت‌ها و دیگر ویژگی‌های افراد ایجاد می‌شود.

۲. مشخصات، تبیین و انعطاف‌پذیری سطوح

خطوط راهنمای رویکرد بهبودیافته به نظریه چندسطحی، پژوهشگران را در جهت مشخص کردن و تبیین دقیق سطح سازه‌ها هدایت می‌نماید که باعث شکل‌گیری نظریه‌های شفاف و قابل ارزیابی می‌شود. بنابراین، توصیه‌های زیر نسبت به مشخص کردن و تبیین سطح سازه‌ها قابل ذکر است:

الف) در رویکرد بهبودیافته، سطوح سازه با گروه‌های رسمی و غیررسمی سازمان انطباق دارد که این امر به ایجاد انعطاف‌پذیری بیشتر - بدون کاهش در مشخصات یا تبیین - در تعریف سطح سازه‌ها منجر می‌شود. مثلاً در تعریف سازه خلاقیت سازمانی بهتر است از تمرکز صرف بر واحدهای رسمی سازمان از قبیل افراد، گروه‌های رسمی و یا سازمان به‌عنوان یک کل اجتناب شود و خلاقیت در سطوح مختلف تحلیل همچون درون ذهنی، سطح بین‌الذهانی و سطح جمعی تبیین شود. چنین امری سبب شکل‌گیری مدل‌های مفیدی برای نظریه پردازی می‌شود که مایل به کشف سطوح نظریه فراتر از مرزهای رسمی سازمان هستند.

ب) در رویکرد بهبودیافته تغییرات سطوح سازه‌ها در طول زمان شناسایی می‌شود. پژوهش‌های چندسطحی باید با مسئله ثبات سطح نظریه و ایستایی سطوح سازه‌ها مقابله کنند. براساس رویکرد بهبودیافته ممکن است سطوح سازه‌ها در طول زمان تغییر نمایند؛ برای مثال، تعدادی از افرادی که در ارتباط با ارزش‌ها و نگرش‌های کاری مستقل هستند، ممکن است در طول زمان برای تشکیل یک گروه همگن یکی شوند یا از طریق نگرش‌ها و ارزش‌های کاری مشترک متحد شوند که این امر، الهام‌بخش مدل‌های نظری جدید و مطالعات تغییر سطوح در طول زمان می‌شود.

۵. ارائه بینش‌هایی نسبت به هم‌شکلی

فرض مدل‌های هم‌شکلی این است که روابط میان دو یا چند متغیر در یک سطح تحلیل، در یک یا چند سطح دیگر تحلیل تکرار می‌شود. پژوهشگران مدل‌های هم‌شکلی را به خاطر اصل صرفه‌جویی و ادغام پدیده‌ها در سطوح مختلف تحلیل موردتعمید قرار داده‌اند. باوجود اینکه رویکرد بهبودیافته بین ساختار و کارکرد سازه‌های جمعی تمایز می‌گذارد، اما براساس این رویکرد، سازه‌های هم‌شکل که سطوح تحلیل را گسترش می‌دهند، کارکرد یا خروجی علی‌مشابهی دارند، هرچند ساختار آنها متفاوت است. برای مثال، حافظه فردی و سازمانی، کارکرد مشابهی دارند (یادآوری گذشته) ولی ساختار آنها به‌طور قابل‌توجهی متفاوت است. حافظه فردی شناخت را منعکس می‌نماید؛ درحالی‌که حافظه سازمانی تعاملات و امور عادی سازمانی را منعکس می‌نماید که این تحلیل‌ها الهام‌بخش توجه مجدد به مدل‌های هم‌شکلی است.

۶. تأکید بر ساختارهای سطح میانی به‌عنوان حوزه‌های بکر و بررسی نشده

رویکرد بهبودیافته در تعامل با سطوح خرد و کلان بر ساختارهای سطح متوسط یا میانی تمرکز می‌کند. ساختارهای سطح میانی، حوزه‌های بکر و بررسی نشده‌ای هستند که می‌توانند نظریه‌های کارآفرینانه چندسطحی را ایجاد و قوت بخشند. اگرچه مطالعات سطح میانی به‌طور مستقل انجام می‌شود، ولی به‌ندرت با سطوح خرد و کلان ادغام می‌شود. مثلاً گروه‌های اجتماعی به‌عنوان یک ساختار سطح میانی می‌توانند در نظریه‌های اقدام کارآفرینانه مدنظر قرار گیرند. کسب‌وکارهای کارآفرینان در خلأ شکل نمی‌گیرد؛ بلکه در محیط‌های باز ایجاد شده و از ساختارهایی در سطح بالاتر تحلیل متأثر هستند. مثلاً کارآفرینان اغلب به گروه‌های شبکه می‌پیوندند، به دنبال کسب مشاوره از مریبان هستند یا با همکاری دیگران کسب‌وکار خود را شکل می‌دهند. همه این گروه‌های اجتماعی در محیط اجتماعی بزرگ‌تری قرار می‌گیرند و به‌عنوان پلی میان تأثیرات سطح کلان و اقدامات سطح خرد عمل می‌کنند.

۷. سطوح جدید تحلیل برای نظریه چندسطحی

رویکردهای چندسطحی بیشتر بر دو سطح نظریه و تحلیل - افراد و سازمان‌ها - تمرکز دارند. رویکرد بهبودیافته نقطه تمرکز نظریه‌پردازان را به دربرگرفتن سطوح اضافی و جدید نظریه گسترش می‌دهد. به‌عنوان نمونه، به‌جای تمرکز صرف بر افراد یا سازمان‌ها می‌توان بر مدیران و متخصصین فنی و به‌طورکلی، بر گروه‌های غیررسمی تمرکز کرد که توافقات بین‌الذنهانی را به اشتراک می‌گذارند. به‌عنوان نمونه‌ای دیگر، شکل‌گیری فعالیت‌های کارآفرینانه به سطح فردی و سازمانی محدود نمی‌شود و موفقیت یا شکست چنین فعالیت‌هایی به جامعه مدنظر و تغییرات محیطی آن جامعه بستگی دارد.

مقایسه رویکرد بهبودیافته با رویکردهای موجود به نظریه‌پردازی چندسطحی

۱. رویکرد بهبودیافته به نظریه‌پردازی چندسطحی جامع‌ترین فرآیند نظریه‌پردازی را ارائه می‌نماید. این رویکرد برخلاف رویکردهای کلاین و کوزلوسکی (۲۰۰۰)، فیشر (۲۰۰۰) و ژانگ و همکاران (۲۰۱۹) گام‌های آغازین فرآیند نظریه‌پردازی را با تعیین و ظهور پدیده‌ها و سازه‌های جمعی شروع می‌نماید.

۲. رویکرد بهبودیافته برخلاف رویکردهای کلاین و کوزلوسکی (۲۰۰۰)، مورگسن و هافمن (۱۹۹۹) و ژانگ و همکاران (۲۰۱۹) بعد از مشخص کردن نحوه ارتباط پدیده‌ها با سطوح مختلف، به شناسایی قوانین تعامل میان سازه‌ها می‌پردازد. قوانین تعامل به رابطه بین واحدهای نظریه مرتبط می‌شود که می‌تواند طبقه‌ای، ترتیبی یا جبری باشد.

۳. رویکرد بهبودیافته برخلاف رویکردهای کلاین و کوزلوسکی (۲۰۰۰)، فیشر (۲۰۰۰) و ژانگ و همکاران (۲۰۱۹)، اهمیت خاصی برای گام‌های «شناسایی کارکرد و ساختار پدیده‌ها» و «شناسایی روابط کارکردی میان سطوح» قائل است؛ زیرا با مشخص کردن کارکرد هر سازه زمینه برای ادغام سازه‌های مشابه از لحاظ کارکردی با شبکه گسترده‌ای از سازه‌ها فراهم آمده و از اشتراکات میان سطوح سازه‌ها می‌توان به‌منظور شناسایی ساختار در یک سطح مشخص استفاده کرد.

ویژگی‌های مهم نظریه پردازی‌های چندسطحی بررسی پدیده‌ها از پایین به بالا می‌باشد؛ پدیده‌هایی که منشأ و خاستگاه آنها در شناخت و سایر مشخصه‌های فردی می‌باشد و به‌عنوان یک پدیده جمعی در سطوح بالا ظهور می‌یابند.

در حوزه کارآفرینی شاهد غلبه نظریه‌های تک‌سطحی می‌باشیم. نظریه پردازی‌های تک‌سطحی به دلیل عدم توانایی در بررسی پدیده‌ها در سطوح مختلف و نادیده گرفتن سطح میانی به تولید یافته‌هایی توأم با سوگیری، تفسیرهای نادرست و استنتاج‌های گمراه‌کننده منجر می‌شود. با توجه به اینکه پدیده‌های کارآفرینانه، چندسطحی و به‌صورت سیستم‌های لایه لایه هستند، نادیده انگاشتن ساختار این سیستم و تأثیر هر یک از سطوح بر دیگری، موجب ارائه نظریه‌هایی می‌شود که دقیق نیستند. این درحالی است که نظریه‌های چندسطحی تصویری کل‌نگر از پدیده‌های کارآفرینانه ارائه می‌دهند و امکان حصول استنباط‌های صحیح و بینش‌های غنی و جامع از دل نظریه‌ها را میسر می‌کنند. در این پژوهش ضمن پرداختن به تبیین نظریه پردازی چندسطحی و انواع رویکردهای موجود، رویکردی بهبودیافته ارائه شد تا راهنمای عمل نظریه پردازان میان‌رشته‌ای همچون کارآفرینی واقع شود.

نتایج بررسی انواع رویکردهای نظریه پردازی چندسطحی به‌ویژه رویکردهای مورگسن و هافمن (۱۹۹۹)، کلاین و کوزلوسکی (۲۰۰۰)، فیشر (۲۰۰۰) و ژانگ و همکاران (۲۰۱۹) نشان داد که هر رویکرد با قوت‌هایی که دارد، دارای نقصان‌ها و ضعف‌هایی است که ضرورت ارائه رویکردی مناسب‌تر به‌منظور ارتقای فرآیند نظریه پردازی چندسطحی را آشکار می‌کند.

بنابراین، نوآوری این پژوهش ارائه رویکردی جامع و بهبودیافته از طریق یکپارچه‌سازی نقاط قوت رویکردهای موجود و بهره‌گیری از نقدها و راهنماهای اخیر پژوهشگران روش‌شناسی به نظریه پردازی چندسطحی می‌باشد. رویکرد بهبودیافته به بررسی ظهور فرآیند پدیده‌های جمعی به‌صورت از پایین به بالا می‌پردازد؛ برخلاف رویه‌های موجود که بیشتر بر روابط بالا به پایین تأکید شده است. افزون‌براین، انعطاف‌پذیری سطوح سازه‌ها، تغییرات سطوح سازه‌ها در طول زمان و مقابله با مسئله ایستایی سطوح سازه‌ها، توجه به نقش افراد در شکل‌گیری زمینه سازمانی، ارائه

۴. رویکرد بهبودیافته برخلاف رویکردهای مورگسن و هافمن (۱۹۹۹)، فیشر (۲۰۰۰) و ژانگ و همکاران (۲۰۱۹)، گام «تبیین مفروضات زیربنایی مدل یا نظریه» را مطرح می‌نماید؛ زیرا باعث مشخص شدن مشخصات بارز و درواقع شفاف‌سازی پیش‌فرض‌ها و اصول پایه‌ای مدل یا نظریه می‌شود.

۵. رویکرد بهبودیافته برخلاف اکثر رویکردهای موجود، ضرورت بررسی دقیق اعتبار سازه‌ها را از طریق روش‌هایی همچون توافق جمعی و توافق نسبی گوشزد می‌نماید.

۶. رویکرد بهبودیافته برخلاف رویکردهای مورگسن و هافمن (۱۹۹۹)، فیشر (۲۰۰۰) و ژانگ و همکاران (۲۰۱۹)، خطوط راهنمای کاملی برای تأیید و عملیاتی‌سازی نظریه ارائه می‌نماید و گام‌هایی همچون تعیین سطح سنجش، ارزیابی اعتبار، تعیین منبع داده‌ها، تعیین روابط میان ساخت‌ها، تعیین نمونه، جمع‌آوری و تحلیل داده‌ها را دربرمی‌گیرد.

۷. این رویکرد برخلاف اکثر رویکردهای موجود، گام «تفسیر نتایج به‌دست‌آمده» را مطرح کرده است؛ زیرا براساس این گام، دستاوردهای پژوهش به‌ویژه در مقایسه با پژوهش‌های تک‌سطحی بهتر آشکار می‌شود و درواقع، بینش‌های ارزشمند و غنی حاصل از پدیده‌ها و نظریه نمایان می‌شود.

جمع‌بندی

پژوهش‌های چندسطحی از طریق ترکیب رویکردهای نظری متفاوت در سطوح مختلف و ایجاد روابط میان سازه‌ها در سطوح متفاوت سبب توسعه نظریه‌های غنی می‌شوند. نظریه‌های چندسطحی شکاف سطوح خرد-کلان را از طریق ادغام حوزه‌های علمی و سطوح تحلیل پر می‌نمایند. این نظریه‌ها بر تحلیل مشترک متغیرهایی که در سطوح مختلف قرار دارند تمرکز دارند و روابط آنها را بررسی می‌کنند. بنابراین با گسترش سطح تحلیل، تمرکز ویژه‌ای نیز بر سطح میانی دارند. نظریه‌های چندسطحی می‌توانند توجه سیستماتیک‌تری را به تأثیرات زمینه‌ای (نهادهای و محیط خارجی)، فرآیندها و نیروهایی که در درون و در سرتاسر سطوح سازمان عمل می‌کنند به همراه داشته باشند. برخلاف نظریه پردازی‌های متعارف تک‌سطحی که بر روابط بالا به پایین متمرکز هستند، یکی از

سازه‌های مشابه از لحاظ کارکردی و شناسایی ساختار سازه‌ها در یک سطح مشخص قائل است. رویکرد بهبودیافته به منظور شفاف‌سازی پیش‌فرض‌ها و اصول پایه‌ای نظریه‌ها به گام «تیین مفروضات زیربنایی نظریه» می‌پردازد و خطوط راهنمای کاملی برای تأیید و عملیاتی‌سازی نظریه ارائه می‌نماید؛ به طوری که گام‌هایی همچون تعیین سطح سنجش، ارزیابی اعتبار سازه، تعیین منبع داده، تعیین روابط میان ساخت‌ها، تعیین نمونه، جمع‌آوری داده، تحلیل داده‌ها و تفسیر نتایج را دربرمی‌گیرد.

بینش‌هایی نسبت به هم‌شکلی، تأکید بر ساختارهای سطح میانی به‌عنوان حوزه‌های بکر و بررسی نشده و پیشنهاد در نظر گرفتن سطوح اضافی و جدید (فراتر از دو سطح افراد و سازمان‌ها) برای گسترش نظریه، از دیگر بینش‌های نوین حاصل‌شده در رویکرد بهبودیافته می‌باشد.

در رویکرد بهبودیافته گام‌های آغازین فرآیند نظریه‌پردازی با تعیین و ظهور پدیده‌ها و سازه‌های جمعی شروع می‌شود. افزون‌براین، پس از مشخص کردن نحوه ارتباط پدیده‌ها با سطوح مختلف به شناسایی قوانین تعامل میان سازه‌ها می‌پردازد. این رویکرد اهمیت خاصی برای گام‌های «شناسایی کارکرد و ساختار پدیده‌ها» و «شناسایی روابط کارکردی میان سطوح» به‌منظور ادغام



منابع

10. CAI, L., Liu, Q., Deng, S., & Alon, I. (2012). A General Review of Entrepreneurship Research (1998 to 2010): Theoretical Implications, Management Applications and Future Research Directions. *African Journal of Business Management*, 6(2), 474.
11. Dosek, T. (2020). Multilevel Research Designs: Case Selection, Levels of Analysis, and Scope Conditions. *Studies in Comparative International Development*, 55(4), 460-480.
12. Fisher, S. L. R. (2000). *A Multilevel Theory of Organizational Performance*. Oklahoma State University.
13. González-Romá, V., & Hernández, A. (2017). Multilevel Modeling: Research-Based Lessons for Substantive Researchers. *Annual Review of Organizational Psychology and Organizational Behavior*, 4, 183-210.
14. Haumann, T., Kassemeier, R., & Wieseke, J. (2021). Multilevel Modeling. In *Handbook of Market Research* (pp. 369-409). Cham: Springer International Publishing.
15. Hitt, M. A., Beamish, P. W., Jackson, S. E., & Mathieu, J. E. (2007). Building Theoretical and Empirical Bridges Across Levels: Multilevel Research in Management. *Academy of Management Journal*, 50(6), 1385-1399.
16. Humphrey, S. E., & LeBreton, J. M. (Eds.). (2019). *The Handbook of Multilevel Theory, Measurement, and Analysis* (pp. ix-637). Washington, DC: American Psychological Association.
17. Jak, S., Jorgensen, T. D., ten Hove, D., & Nevicka, B. (2023). Modeling Cluster-Level Constructs Measured by Individual Responses: Configuring a Shared Approach. *Advances in Methods and Practices in Psychological Science*, 6(3).
۱. خواستار، حمزه (۱۳۸۷). رویکرد چندسطحی در مطالعات سازمان و مدیریت. فصلنامه مدیریت فرهنگ سازمانی، ۱۹(۷)، ۱۸۷-۱۶۳.
۲. رضائیان، علی، و گنجعلی، اسدالله (۱۳۸۸). رویکرد چندسطحی و کاربرد آن در نظریه‌پردازی سازمان. فصلنامه اندیشه مدیریت، ۳(۲)، ۴۰-۵.
3. Aguinis, H., & Molina-Azorín, J. F. (2015). Using Multilevel Modeling and Mixed Methods to Make Theoretical Progress in Microfoundations for Strategy Research. *Strategic Organization*, 13(4), 353-364.
4. Alvarez, S. A., Audretsch, D., & Link, A. N. (2016). Advancing Our Understanding of Theory in Entrepreneurship. *Strategic Entrepreneurship Journal*, 10(1), 3-4.
5. Bauböck, R. (2020). A Multilevel Theory of Democratic Secession. In *Migrating Borders* (pp. 9-28). Routledge.
6. Bonito, J. A., & Keyton, J. (2019). Multilevel Measurement Models for Group Collective Constructs. *Group Dynamics: Theory, Research, and Practice*, 23(1), 1.
7. Börner, K., Contractor, N., Falk-Krzesinski, H. J., Fiore, S. M., Hall, K. L., Keyton, J., & Uzzi, B. (2010). A Multi-Level Systems Perspective for the Science of Team Science. *Science Translational Medicine*, 2(49), 49cm24-49cm24.
8. Busenitz, L. W., Plummer, L. A., Klotz, A. C., Shahzad, A., & Rhoads, K. (2014). Entrepreneurship Research (1985–2009) and the Emergence of Opportunities. *Entrepreneurship Theory and Practice*, 38(5), 1-20.
9. Bylund, P. L., & McCaffrey, M. (2017). A Theory of Entrepreneurship and Institutional Uncertainty. *Journal of Business Venturing*, 32(5), 461-475.

27. Lengnick-Hall, R., Williams, N. J., Ehrhart, M. G., Willging, C. E., Bungler, A. C., Beidas, R. S., & Aarons, G. A. (2023). Eight Characteristics of Rigorous Multilevel Implementation Research: A Step-by-Step Guide. *Implementation Science, 18*(1), 52.
28. Lua, E., Liu, D., & Shalley, C. E. (2023). Multilevel Outcomes of Creativity in Organizations: An Integrative Review and Agenda for Future Research. *Journal of Organizational Behavior.*
29. Matalamäki, M. J. (2017). Effectuation, An Emerging Theory of Entrepreneurship—Towards A Mature Stage of the Development. *Journal of Small Business and Enterprise Development, 24*(4), 928-949.
30. Molina-Azorín, J. F., Pereira-Moliner, J., López-Gamero, M. D., Pertusa-Ortega, E. M., & José Tarí, J. (2020). Multilevel Research: Foundations and Opportunities in Management. *BRQ Business Research Quarterly, 23*(4), 319-333.
31. Morgeson, F. P., & Hofmann, D. A. (1999). The Structure and Function of Collective Constructs: Implications for Multilevel Research and Theory Development. *Academy of Management Review, 24*(2), 249-265.
32. Molina-Azorín, J. F., Pereira-Moliner, J., López-Gamero, M. D., Pertusa-Ortega, E. M., & José Tarí, J. (2020). Multilevel Research: Foundations and Opportunities in Management. *BRQ Business Research Quarterly, 23*(4), 319-333.
33. Mumford, M. D. (Ed.). (2011). *Handbook of Organizational Creativity*. Academic Press.
34. Naguib, R., & Jamali, D. (2015). Female Entrepreneurship in the UAE: A Multi-Level Integrative Lens. *Gender in Management: An International Journal, 30*(2), 135-161.
35. Odimegwu, C., Muchemwa, M., & Akinyemi, J. O. (2023). Systematic Review of Multilevel Models Involving Contextual Characteristics in African Demographic Research. *Journal of Population Research, 40*(2), 10.
18. Jepperson, R., & Meyer, J. W. (2011). Multiple Levels of Analysis and the Limitations of Methodological Individualisms. *Sociological Theory, 29*(1), 54-73.
19. Kim, P. H., Wennberg, K., & Croidieu, G. (2016). Untapped Riches of Meso-Level Applications in Multilevel Entrepreneurship Mechanisms. *Academy of Management Perspectives, 30*(3), 273-291.
20. King, G. (1997). *A Solution to the Ecological Inference Problem: Reconstructing Individual Behavior from Aggregate Data*. Princeton University Press.
21. Klein, P. G. (2017). Why Entrepreneurs Need Firms, and the Theory of the Firm Needs Entrepreneurship Theory. *Revista De Administração (São Paulo), 51*, 323-326.
22. Klein, K. J., & Kozlowski, S. W. (2000). *Multilevel Theory, Research, and Methods in Organizations: Foundations, Extensions, and New Directions*. Jossey-Bass.
23. Kozlowski, S. W., Chao, G. T., Grand, J. A., Braun, M. T., & Kuljanin, G. (2016). Capturing the Multilevel Dynamics of Emergence: Computational Modeling, Simulation, and Virtual Experimentation. *Organizational Psychology Review, 6*(1), 3-33.
24. Kuratko, D. F., Morris, M. H., & Schindehutte, M. (2015). Understanding the Dynamics of Entrepreneurship through Framework Approaches. *Small Business Economics, 45*(1), 1-13.
25. Lai, M. H. (2021). Composite Reliability of Multilevel Data: It Is about Observed Scores and Construct Meanings. *Psychological Methods, 26*(1), 90.
26. Lang, J. W., Bliese, P. D., & Runge, J. M. (2021). Detecting Consensus Emergence in Organizational Multilevel Data: Power Simulations. *Organizational Research Methods, 24*(2), 319-341.

46. Shepherd, D. A., & Patzelt, H. (2018). *Entrepreneurial Cognition: Exploring the Mindset of Entrepreneurs*. Springer Nature.
47. Shepherd, D. A. (2011). Multilevel Entrepreneurship Research: Opportunities for Studying Entrepreneurial Decision-Making. *Journal of Management*, 37(2), 412-420.
48. Spigel, B., & Harrison, R. (2018). Toward A Process Theory of Entrepreneurial Ecosystems. *Strategic Entrepreneurship Journal*, 12(1), 151-168.
49. Theodoraki, C., & Messegem, K. (2017). Exploring the Entrepreneurial Ecosystem in the Field of Entrepreneurial Support: A Multi-Level Approach. *International Journal of Entrepreneurship and Small Business*, 31(1), 47-66.
50. Tracey, P., Phillips, N., & Jarvis, O. (2011). Bridging Institutional Entrepreneurship and the Creation of New Organizational Forms: A Multilevel Model. *Organization Science*, 22(1), 60-80.
51. Venkatesh, V., Weng, Q., Rai, A., & Maruping, L. M. (2023). Guidelines for the Development of Three-Level Models: Bridging Levels of Analysis and Integrating Contextual Influences in is Research. *Journal of the Association for Information Systems*, 24(1), 65-106.
52. Walker, A. N. N. A., & Batey, M. A. R. K. (2014). Taking A Multilevel Approach to Creativity and Innovation. *Creativity in Business*, 112-127.
53. Wee, E. X., & Taylor, M. S. (2018). Attention to Change: A Multilevel Theory on the Process of Emergent Continuous Organizational Change. *Journal of Applied Psychology*, 103(1), 1.
54. Whitman, D. S., Van Rooy, D. L., & Viswesvaran, C. (2010). Satisfaction, Citizenship Behaviors, and Performance in Work Units: A Meta Analysis of Collective Construct Relations. *Personnel psychology*, 63(1), 41-81.
36. Paruchuri, S., Perry-Smith, J. E., Chattopadhyay, P., & Shaw, J. D. (2018). New Ways of Seeing: Pitfalls and Opportunities in Multilevel Research. *Academy of Management Journal*, 61(3), 797-801.
37. Peterson, M. F., Arregle, J. L., & Martin, X. (2012). Multilevel Models in International Business Research. *Journal of International Business Studies*, 43, 451-457.
38. Pitariu, A. H. (2011). The Multilevel Paradigm in Organizational Research. *Psihologia Resurselor Umane Human Resources Psychology Psychologie des Ressources Humaines*, 10.
39. Peterson, M. F., Arregle, J. L., & Martin, X. (2012). Multilevel Models in International Business Research. *Journal of International Business Studies*, 43, 451-457.
40. Pryor, C., Webb, J. W., Ireland, R. D., & Ketchen, Jr, D. J. (2016). Toward An Integration of the Behavioral and Cognitive Influences on the Entrepreneurship Process. *Strategic Entrepreneurship Journal*, 10(1), 21-42.
41. Robson, P. J., Haugh, H. M., & Obeng, B. A. (2009). Entrepreneurship and Innovation in Ghana: Enterprising Africa. *Small Business Economics*, 32, 331-350.
42. Rosa, P. J. (2013). Recent Trends in Leading Entrepreneurship Research: The Challenge for European Researchers. *Entrepreneurship Research Journal*, 3(1), 35-43.
43. Santos, S. C., & Caetano, A. (2020). Perspectives in Multilevel Research in Entrepreneurship. In *Research Handbook on Entrepreneurial Behavior, Practice and Process* (pp. 242-261). Edward Elgar Publishing.
44. Sarasvathy, S. D. (2008). Effectuation: Elements of Entrepreneurial Expertise. In *Effectuation*. Edward Elgar Publishing.
45. Shane, S. (2012). Reflections on the 2010 AMR Decade Award: Delivering on the Promise of Entrepreneurship as a Field of Research. *Academy of Management Review*, 37(1), 10-20.

57. Zhang, Z., Wang, J., & Jia, M. (2022). Multilevel Examination of How and When Socially Responsible Human Resource Management Improves the Well-Being of Employees. *Journal of Business Ethics*, 1-17.
58. Zhang, M., Gable, G. G., & Tate, M. (2019). Overview of the Multilevel Research Perspective: Implications for Theory Building and Empirical Research. *Communications of the Association for Information Systems*, 45(1), 1.
55. Xu, F., He, X., & Yang, X. (2021). A Multilevel Approach Linking Entrepreneurial Contexts to Subjective Well-Being: Evidence from Rural Chinese Entrepreneurs. *Journal of Happiness Studies*, 22, 1537-1561.
56. Zahra, S. A. (2018). Entrepreneurial Risk Taking in Family Firms: The Wellspring of the Regenerative Capability. *Family Business Review*, 31(2), 216-226.

